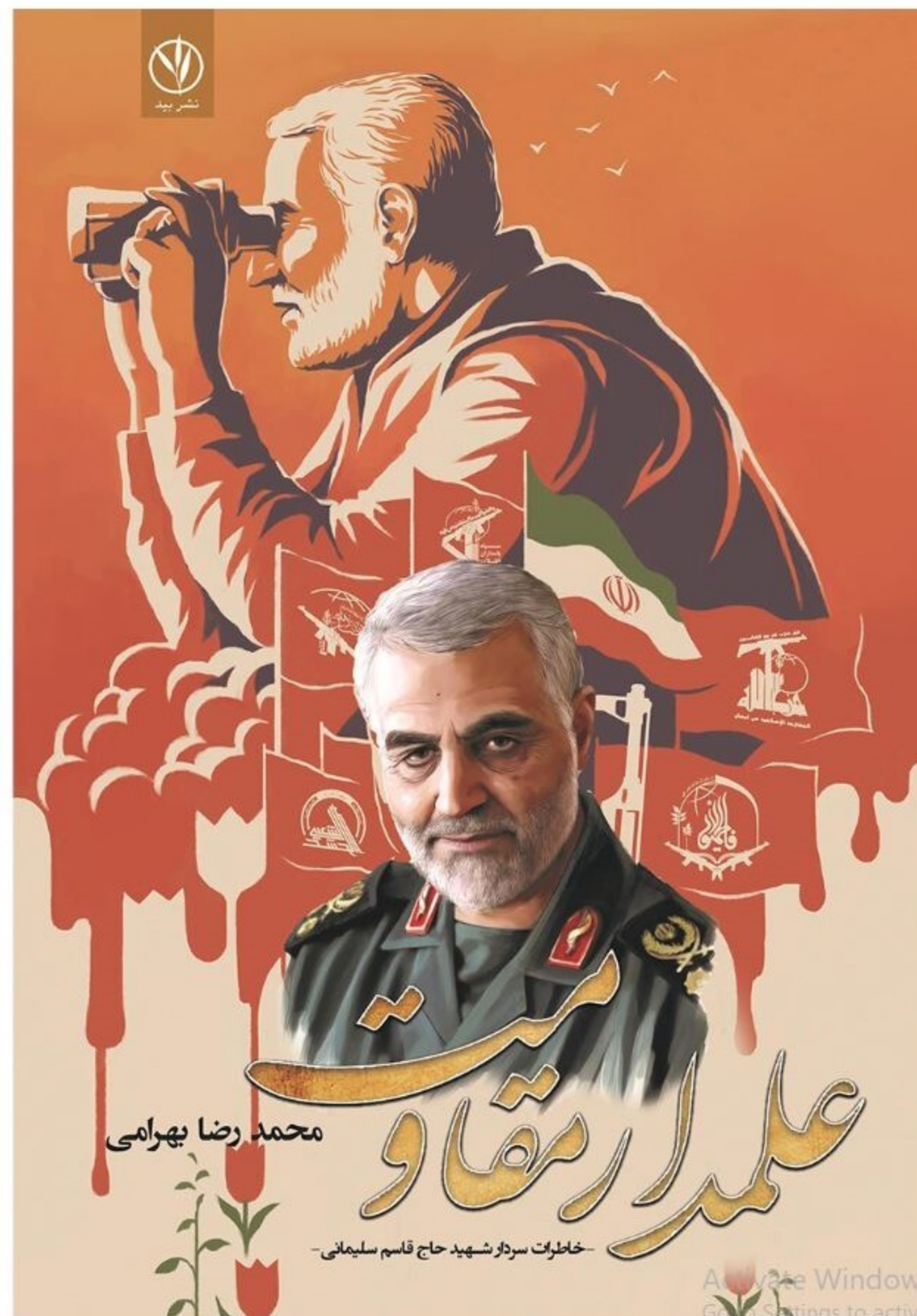


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علمدار مقاومت

محمد رضا بهرامی



Activate Windows
Go to Settings to activate Windows.



نشر بید

۱۳۹۹

سرشناسه	:	پهرامی، محمدرضا / ۱۳۴۳
عنوان و نام پدیدآور	:	علمدار مقاومت / محمدرضا پهرامی
مشخصات نشر	:	تهران: نشر بید، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری	:	ص. ۶۰، ۲۱×۱۴ س. م
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۷۵۴۵-۵۸-۶
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبیا
موضوع	:	سلیمانی، قاسم، ۱۳۲۵-۱۳۹۸. --- وصیت‌نامه
موضوع	:	Soleimani, Qasem -- Will
موضوع	:	سرداران - ایران - کرمان (استان) - وصیت‌نامه‌ها
رده بندی کنگره	:	DSR۶۶۸
رده بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۸۴۴۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۷۴۴۲۱۸



انتشارات بید

تهران - خیابان ستارخان - خیابان خسرو
جنوبی - بلوار شهید گلاب - پلاک ۲۲
تلفن: ۰۹۱۸۳۶۳۰۱۳۱ - ۴۴۲۴۲۷۵۱

علمدار مقاومت

محمدرضا پهرامی

طراح جلد: رضا خسروی

• چاپ اول: ۱۳۹۹ • شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه • ناشر: بید

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۴۵-۵۸-۶

قیمت: ۴۰,۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر محفوظ است.

مقدمه

بسم رب الشهداء و الصديقين

ترور، واژه‌ای مخوف و وحشت‌آفرین که امروزه سلاح دست‌بزدلان و ترسوهایی در سطح بین‌الملل است که برای رسیدن به اهداف پلید خود از آن استفاده می‌کنند. ایران اسلامی با تقدیم بیش از هفده هزار شهید ترور، خود یکی از قربانیان بزرگ این پدیده شوم است. ترورهایی که تماماً کور و از روی گمراهی و وحشی‌گری انجام شد. از کشتارهای بی‌رحمانه دهه اول انقلاب شکوهمند اسلامی گرفته تاکنون و تا ترور ناجوانمردانه سپهبد رشید اسلام سردار شهید حاج قاسم سلیمانی. این شیوه تنها از عهده کسانی بر می‌آید که از حضور در میدان نبرد و رویارویی با فرزندان غیور اسلام، حراس دارند. زیاده‌طلبان و نژاد پرستانی که خود بهتر بینند و ملل دیگر را در جایگاه پایین‌تر از خود می‌بینند. کسانی که از گسترش اسلام در این کره خاکی، وحشت دارند و پیشرفت آن را خطری جدی برای خود می‌بینند. ایران اسلامی از بدو انقلاب تا کنون افراد ارزشمند زیادی را از دست داده است که هر کدام به مثابه تکیه‌گاه‌های اسلام بوده‌اند. از شهید مظلوم دکتر بهشتی و یاران امام (ره) تا شهید مطهری و شهید مفتح و شهید سلیمانی و شهید فخری‌زاده تا تک‌تک عزیزانی که به نوعی وجودشان خاری بر چشم منافقین و مستکبرین بود.

آمریکای ذلیل و زبون می‌داند که برای ملت بیدار و آگاه و بصیر ایران وجود یک گزینه است که قاطعانه پیروزی آنها را تضمین کرده است و آن «شهادت» است. این ملت عاشق شهادت است و آن را مقدس می‌شمارد و ملتی که شهادت دارد همه چیز دارد. مطمئن بودیم و هستیم که دشمنی خصمانه آمریکا و استکبار بین‌المللی با ملت ایران، پایان‌پذیر نیست و آنها هر ظلمی که می‌توانستند در حق این ملت انجام دهند قطعاً انجام داده‌اند و آنچه در توان داشتند بر علیه ملت مظلوم ما و دیگر ملل مستضعف

دنیا به کار بسته‌اند و اگر کاری را انجام نداده‌اند، قطعاً از دستشان بر نیامده است. استکبار جهانی قطعاً می‌داند که با ترورهای کور و ناجوانمردانه‌ای که انجام می‌دهد جبهه اسلام را مستحکم‌تر می‌کند و تشییع باشکوه پیکر یکی از سربازان ولی فقیه یعنی حاج قاسم عزیز، ثابت کرد که با وجود همه مشکلات و کاستی‌ها اما اتحاد این مردم ناگسستنی است. مجموعه خاطرات پیش رو برگرفته از منابع و اشخاص معتبر و با موضوعات متعدد در خصوص شهید حاج قاسم سلیمانی است. در ذیل هر خاطره آیات یا روایات یا جملات بزرگان آورده شده است که خود گواه زندگی مومنانه سردار دلها بر مبنای اسلام حقیقی است. امیدوارم در حد بضاعت ناچیزم و جمع‌آوری این خاطرات گرانبها توانسته باشم قدم کوچکی برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهید برداشته باشم. یاد و خاطره همه شهدای ترور علی‌الخصوص شهید سعید حاج قاسم سلیمانی که برای ما یک مکتب است و شهید ابومهدی المهندس و نیز شهید حاج محسن فخری‌زاده را گرامی می‌داریم. امید آنکه خداوند متعال ما را بصیرتر از قبل در راه اسلام و شهدا و ولایت حفظ فرماید.

خداوند شهادت در راه خودش را روزی ما و همه علاقمندان بفرماید. ان شاءالله تعالی.

محمد رضا بهرامی / زمستان ۱۳۹۹

وصیت‌نامه شهید سردار سلیمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

شهادت می‌دهم به اصول دین.

اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله و اشهد أن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و اولاده المعصومین اثنی عشر ائمتنا و معصومیننا حجج الله.

شهادت می‌دهم که قیامت حق است، قرآن حق است، بهشت و جهنم حق است. سؤال و جواب حق است. معاد، عدل، امامت، نبوت حق است.

خدایا! تو را سپاس می‌گویم به‌خاطر نعمتهایت.

خداوندا! تو را سپاس که مرا صلب به صلب، قرن به قرن، از صلبی به صلبی منتقل کردی و در زمانی اجازه ظهور و وجود دادی که امکان درک یکی از برجسته‌ترین اولیائت را که قرین و قریب معصومین است، عبد صالحت خمینی کبیر را درک کنم و سرباز رکاب او شوم. اگر توفیق صحابه رسول اعظم محمد مصطفی را نداشتم و اگر بی‌بهره بودم از دوره مظلومیت علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم و مظلومش، مرا در همان راهی قرار دادی که آنها در همان مسیر، جان خود را که جان جهان و خلقت بود، تقدیم

خداوندا! تو را شکرگزارم که پس از عبد صالحت خمینی(ره) عزیز، مرا در مسیر عبد صالح دیگری که مظلومیتش اعظم است بر صالحیتش، مردی که حکیم امروز اسلام و تشیع و ایران و جهان سیاسی اسلام است، خامنه‌ای عزیز — که جانم فدای جان او باد — قرار دادی.

پروردگارا! تو را سپاس که مرا با بهترین بندگانت در هم آمیختی و درک بوسه بر گونه‌های بهشتی آنان و استشمام بوی عطر الهی آنان را — یعنی مجاهدین و شهدای این راه — به من ارزانی داشتی.

خداوندا! ای قادر عزیز وای رحمان رزاق، پیشانی شکر شرم بر آستانت می‌سایم که مرا در مسیر فاطمه اطهر و فرزندانش در مذهب تشیع، عطر حقیقی اسلام، قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان علی بن ابی طالب و فاطمه اطهر بهره‌مند نمودی؛ چه نعمت عظمایی که بالاترین و ارزشمندترین نعمتهایت است؛ نعمتی که در آن نور است، معنویت، بی‌قراری که درون خود بالاترین قرارها را دارد، غمی که آرامش و معنویت داد.

خداوندا! تو را سپاس که مرا از پدر و مادر فقیر، اما متدین و عاشق اهل بیت و پیوسته در مسیر پاکی بهره‌مند نمودی. از تو عاجزانه می‌خواهم آنها را در بهشتت و با اولیائت قرین کنی و مرا در عالم آخرت از درک محضرشان بهره‌مند فرما.

خدایا! به عفو تو امید دارم

ای خدای عزیز وای خالق حکیم بی‌همتا! دستم خالی است و کوله‌پشتی سفرم خالی، من بدون برگ و توشه‌ای به امید ضیافت عفو و کرم تو می‌آیم. من توشه‌ای برنگرفته‌ام؛ چون فقیر [را] در نزد کریم چه حاجتی است به توشه و برگ؟!

سارق، چارقم پر است از امید به تو و فضل و کرم تو؛ همراه خود دو چشم بسته آورده‌ام که ثروت آن در کنار همه ناپاکی‌ها، یک ذخیره ارزشمند دارد و آن گوهر اشک بر حسین فاطمه است؛ گوهر اشک بر اهل بیت است؛ گوهر اشک دفاع از مظلوم، یتیم، دفاع از محصور مظلوم در چنگ ظالم.

خداوندا! در دستان من چیزی نیست؛ نه برای عرضه [چیزی دارند] و نه قدرت دفاع دارند، اما در دستانم چیزی را ذخیره کرده‌ام که به این ذخیره امید دارم و آن روان بودن پیوسته به سمت تو است. وقتی آنها را به سمت بلند کردم، وقتی آنها را برایت بر زمین و زانو گذاردم، وقتی سلاح را برای دفاع از دینت به دست گرفتم؛ اینها ثروت دست من است که امید دارم قبول کرده باشی. خداوندا! پاهایم سست است، رمق ندارد. جرأت عبور از پلی که از جهنم عبور می‌کند، ندارد. من در پل عادی هم پاهایم می‌لرزد، وای بر من و صراط تو که از مو نازک‌تر است و از شمشیر برنده‌تر؛ اما یک امیدی به من نوید می‌دهد که ممکن است نلرزم، ممکن است نجات پیدا کنم. من با این پاها در حرمت پا گذارده‌ام. دور خانهات چرخیده‌ام و در حرم اولیائت در بین الحرمین حسین (ع) و عباس است آنها را برهنه دواندم و این پاها را در سنگرهای طولانی، خمیده جمع کردم و در دفاع از دینت دویدم. جهیدم، خزیدم، گریستم، خندیدم و خنداندم و گریستم و گریاندم؛ افتادم و بلند شدم. امید دارم آن جهیدن‌ها و خزیدن‌ها و به حرمت آن حریم‌ها، آنها را ببخشی.

خداوندا! سر من، عقل من، لب من، گوش من، قلب من، همه اعضا و جوارحم در همین امید به سر می‌برند؛ یا ارحم الراحمین! مرا بپذیر؛ پاکیزه بپذیر؛ آن‌چنان بپذیر که شایسته دیدارت شوم. جز دیدار تو را نمی‌خواهم، بهشت من جوار توست، یا الله!

خدایا! از کاروان دوستانم جا مانده‌ام.

خداوندا، ای عزیز! من سال‌هاست از کاروانی به‌جا مانده‌ام و پیوسته کسانی را به‌سوی آن روانه می‌کنم، اما خود جا مانده‌ام؛ اما تو خود می‌دانی هرگز نتوانستم آنها را از یاد ببرم. پیوسته یاد آنها، نام آنها، نه در ذهنم بلکه در قلبم و در چشمم، با اشک و آه یاد شدند.

عزیز من! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه ممکن [است] کسی که چهل سال بر درت ایستاده است را نپذیری؟ خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مرا در فراق خود بسوزان و بمیران.

عزیزم! من از بی‌جاقراری و رسوای ماندگی، سر به بیابان‌ها گذارده‌ام؛ من به‌امیدی از این شهر به آن شهر و از این صحرا به آن صحرا در زمستان و تابستان می‌روم. کریم، حبیب، به‌گرم‌ت دل بسته‌ام، تو خود می‌دانی دوستت دارم. خوب می‌دانی جز تو را نمی‌خواهم. مرا به خودت متصل کن.

خدایا! وحشت همه وجودم را فرا گرفته است. من قادر به مهار نفس خود نیستم. رسوایم نکن. مرا به حرمت کسانی که حرمتشان را بر خودت واجب کرده‌ای، قبل از شکستن حریمی که حرم آنها را خدشه‌دار می‌کند، مرا به قافله‌ای که به‌سویت آمدند، متصل کن.

معبود من، عشق من و معشوق من، دوستت دارم. بارها تو را دیدم و حس کردم، نمی‌توانم از تو جدا بمانم. بس است، بس. مرا بپذیر، اما آن‌چنان که شایسته تو باشم.

خطاب به برادران و خواهران مجاهدم...

خواهران و برادران مجاهدم در این عالم، ای کسانی که سرهای خود را برای خداوند عاریه داده‌اید و جان‌ها را بر کف دست گرفته و در بازار عشق‌بازی به سوق فروش آمده‌اید، عنایت کنید: جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است.

امروز قرارگاه حسین بن علی (ع)، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم‌ها می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی (ص).

برادران و خواهرانم! جهان اسلام پیوسته نیازمند رهبری است. رهبری متصل به و منصوب شرعی و فقهی معصوم. خوب می‌دانید منزّه‌ترین عالم دین که جهان را تکان داد اسلام را احیا کرد، یعنی خمینی (ره) بزرگ و پاک ما، ولایت فقیه را تنها نسخه نجات‌بخش این امت قرار داد؛ لذا چه شما که به‌عنوان شیعه به آن اعتقاد دینی دارید و چه شما به‌عنوان سنی اعتقاد عقلی دارید، بدانید [باید] به‌دور از هرگونه اختلاف، برای نجات اسلام خیمه ولایت را رها نکنید. خیمه، خیمه رسول‌الله است. اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی، آتش زدن و ویران کردن این خیمه است. دور آن بچرخید. والله والله والله! این خیمه اگر آسیب دید، بیت‌الله الحرام و مدینه حرم رسول‌الله و نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد باقی نمی‌ماند؛ قرآن آسیب می‌بیند.

خطاب به برادران و خواهران ایرانی...

برادران و خواهران عزیز ایرانی من، مردم پرافتخار و سربلند که جان من و امثال من، هزاران بار فدای شما باد، کما اینکه شما صدها هزار جان را فدای اسلام و ایران کردید؛ از اصول مراقبت کنید. اصول یعنی ولی فقیه. خصوصاً این حکیم، مظلوم، وارسته در دین، فقه، عرفان، معرفت؛ خامنه‌ای عزیز را جان خود بدانید، حرمت او را مقدسات بدانید.

برادران و خواهران، پدران و مادران، عزیزان من!

جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی می‌کند. بدانید مهم نیست که دشمن چه نگاهی به شما دارد، دشمن به پیامبر شما چه نگاهی داشت و [دشمنان] چگونه با پیامبر خدا و اولادش عمل کردند؟ چه اتهاماتی به او زدند؟ چگونه با فرزندان مطهر او عمل کردند؟ مذمت دشمنان و شماتت آنها و فشار آنها، شما را دچار تفرقه نکند.

بدانید که می‌دانید مهمترین هنر امام خمینی (ره) عزیز این بود که اول اسلام را به پشتوانه ایران آورد و سپس ایران را در خدمت اسلام قرار داد. اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام چون گرگ درنده‌ای این کشور را می‌درید؛ آمریکا چون سگ هاری همین عمل را می‌کرد، اما هنر امام این بود که اسلام را پشتوانه آورد؛ عاشورا و محرم، صفر و فاطمیه را به

پشتوانه این ملت آورد. انقلاب‌هایی در انقلاب ایجاد کرد، به این دلیل در هر دوره هزاران فداکار جان خود را سپر شما و ملت ایران و خاک ایران و اسلام نموده‌اند و بزرگترین قدرت‌های مادی را ذلیل خود نموده‌اند. عزیزانم، در اصول اختلاف نکنید.

شهدا، محور عزت و کرامت همه ما هستند؛ نه برای امروز، بلکه همیشه. اینها به دریای واسعه خداوند سبحان اتصال یافته‌اند. آنها را در چشم، دل و زبان خود بزرگ ببینید، همان‌گونه که هستند. فرزندانان را با نام آنها و تصاویر آنها آشنا کنید. به فرزندان شهدا که یتیمان همه شما هستند، به چشم ادب و احترام بنگرید. به همسران و پدران و مادران آنان احترام کنید، همان‌گونه که از فرزندان خود با اغماض می‌گذرید، آنها را در نبود پدران، مادران، همسران و فرزندان خود توجه خاص کنید.

نیروهای مسلح خود را که امروز ولی فقیه فرمانده آنان است، برای دفاع از خودتان، مذهب‌تان، اسلام و کشور احترام کنید و نیروهای مسلح می‌بایست همانند دفاع از خانه خود، از ملت و نوامیس و ارض آن حفاظت و حمایت و ادب و احترام کنند و نسبت به ملت همان‌گونه که امیرالمؤمنین مولای متقیان فرمود، نیروهای مسلح می‌بایست منشأ عزت ملت باشد و قلعه و پناهگاه مستضعفین و مردم باشد و زینت کشورش باشد.

خطاب به مردم عزیز کرمان...

نکته‌ای هم خطاب به مردم عزیز کرمان دارم. مردمی که دوست‌داشتنی‌اند و در طول ۸ سال دفاع مقدس بالاترین فداکاری‌ها را انجام دادند و سرداران و مجاهدین بسیار والامقامی را تقدیم اسلام نمودند. من همیشه شرمندانه آنها هستم. هشت سال به‌خاطر اسلام به من اعتماد کردند. فرزندان خود را در قتلگاه‌ها و جنگ‌های شدیدی چون کربلای ۵، والفجر ۸، طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس و... روانه کردند و لشکری بزرگ و ارزشمند را به نام و به عشق امام مظلوم حسین بن علی (ع) به نام ثارالله، بنیانگذاری کردند. این لشکر همچون شمشیری برنده، بارها قلب ملت‌مان و مسلمان‌ها را شاد نمود و غم را از چهره آنها زدود. عزیزان! من بنا به تقدیر الهی امروز از میان شما رفته‌ام. من شما را از پدر و مادرم و فرزندان و خواهران و برادران خود بیشتر دوست دارم، چون با شما بیشتر از آنها بودم؛ ضمن اینکه من پاره‌تن آنها بودم و آنها پاره وجود من، اما آنها هم قبول کردند من

وجودم را نذر وجود شما و ملت ایران کنم.

دوست دارم کرمان همیشه و تا آخر با ولایت بماند. این ولایت، ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) است و خیمه او خیمه حسین فاطمه است، دور آن بگردید. با همه شما هستم. می‌دانید در زندگی به انسانیت و عاطفه‌ها و فطرت‌ها بیشتر از رنگ‌های سیاسی توجه کردم. خطاب من به همه شما است که مرا از خود می‌دانید، برادر خود و فرزند خود می‌دانید.

وصیت می‌کنم اسلام را در این برهه که تداعی‌یافته در انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است، تنها نگذارید. دفاع از اسلام نیازمند هوشمندی و توجه خاص است. در مسائل سیاسی آنجا که بحث اسلام، جمهوری اسلامی، مقدسات و ولایت فقیه مطرح می‌شود، اینها رنگ خدا هستند؛ رنگ خدا را بر هر رنگی ترجیح دهید.

خطاب به خانواده شهدا...

فرزندانم، دختران و پسرانم، فرزندان شهدا، پدران و مادران باقی‌مانده از شهدا، ای چراغ‌های فروزان کشور ما، خواهران و برادران و همسران وفادار و متدینه شهدا! در این عالم، صوتی که روزانه من می‌شنیدم و مأنوس با آن بودم و همچون صوت قرآن به من آرامش می‌داد و بزرگترین پشتوانه معنوی خود می‌دانستم، صدای فرزندان شهدا بود که بعضاً روزانه با آن مأنوس بودم؛ صدای پدر و مادر شهدا بود که وجود مادر و پدرم را در وجودشان احساس می‌کردم.

عزیزانم! تا پیشکسوتان این ملتید، قدر خودتان را بدانید. شهیدتان را در خودتان جلوه‌گر کنید، به‌طوری که هر کس شما را می‌بیند، پدر شهید یا فرزند شهید را، به‌عینه خود شهید را احساس کند، با همان معنویت، صلابت و خصوصیت.

خواهش می‌کنم مرا حلال کنید و عفو نمایید. من نتوانستم حق لازم را پیرامون خیلی از شماها و حتی فرزندان شهیدتان ادا کنم، هم استغفار می‌کنم و هم طلب عفو دارم.

دوست دارم جنازه‌ام را فرزندان شهدا بر دوش گیرند، شاید به‌برکت اصابت دستان پاک آنها بر جسمم، خداوند مرا مورد عنایت قرار دهد.

خطاب به سیاسیون کشور...

نکته‌ای کوتاه خطاب به سیاسیون کشور دارم. چه آنهایی [که] اصلاح‌طلب خود را می‌نامند و چه آنهایی که اصولگرا. آنچه پیوسته در رنج بودم این‌که عموماً ما در دو مقطع، خدا و قرآن و ارزش‌ها را فراموش می‌کنیم، بلکه فدا می‌کنیم. عزیزان، هر رقابتی با هم می‌کنید و هر جدلی با هم دارید، اما اگر عمل شما و کلام شما یا مناظره‌هایتان به‌نحوی تضعیف‌کننده دین و انقلاب بود، بدانید شما مغضوب نبی مکرم اسلام(ص) و شهدای این راه هستید. مرزها را تفکیک کنید. اگر می‌خواهید با هم باشید، شرط با هم بودن، توافق و بیان صریح حول اصول است. اصول، مطول و مفصل نیست. اصول عبارت از چند اصل مهم است:

اول آنها، اعتقاد عملی به ولایت فقیه است؛ یعنی این که نصیحت او را بشنوید، با جان و دل به توصیه و تذکرات او به‌عنوان طبیب حقیقی شرعی و علمی، عمل کنید. کسی که در جمهوری اسلامی می‌خواهد مسئولیتی را احراز کند، شرط اساسی آن [این است که] اعتقاد حقیقی و عمل به ولایت فقیه داشته باشد. من نه می‌گویم ولایت تنوری و نه می‌گویم ولایت قانونی. هیچ یک از این دو، مشکل وحدت را حل نمی‌کند. ولایت قانونی، خاص عامه مردم اعم از مسلم و غیرمسلمان است، اما ولایت عملی مخصوص مسئولین است که می‌خواهند بار مهم کشور را بر دوش بگیرند، آن هم کشور اسلامی با این همه شهید!

اعتقاد حقیقی به جمهوری اسلامی و آنچه مبنای آن بوده است؛ از اخلاق و ارزش‌ها تا مسئولیت‌ها؛ چه مسئولیت در قبال ملت و چه در قبال اسلام.

به‌کارگیری افراد پاک‌دست و معتقد و خدمتگزاری به ملت، نه افرادی که حتی اگر به میز یک دهستان هم برسند خاطره خان‌های

سابق را تداعی می‌کنند
Activate Windows
Go to Settings to activate Windows.

مقابله با فساد و دوری از فساد و تجملات را شیوه خود قرار دهند.

در دوره حکومت و حاکمیت خود در هر مسئولیتی، احترام به مردم و خدمت به آنان را عبادت بدانند و خود خدمتگزار واقعی، توسعه‌گر ارزش‌ها باشند، نه با توجیحات واهی، ارزشها را بایکوت کنند.

مسئولین همانند پدران جامعه می‌بایست به مسئولیت خود پیرامون تربیت و حراست از جامعه توجه کنند، نه با بی‌مبالاتی و به‌خاطر احساسات و جلب برخی از آرای احساسی زودگذر، از اخلاقیاتی حمایت کنند که طلاق و فساد را در جامعه توسعه دهد و خانواده‌ها را از هم بپاشاند. حکومت‌ها عامل اصلی در استحکام خانواده و از طرف دیگر عامل مهم از هم پاشیدن خانواده هستند. اگر به اصول عمل شد، آن وقت همه در مسیر رهبر و انقلاب و جمهوری اسلامی هستند و یک رقابت صحیح بر پایه همین اصول برای انتخاب اصلح صورت می‌گیرد.

خطاب به برادران سپاهی و ارتشی...

کلامی کوتاه خطاب به برادران سپاهی عزیز و فداکار و ارتشی‌های سپاهی دارم: ملاک مسئولیت‌ها را برای انتخاب فرماندهان، شجاعت و قدرت اداره بحران قرار دهید. طبیعی است به ولایت اشاره نمی‌کنم، چون ولایت در نیروهای مسلح جزء نیست، بلکه اساس بقای نیروهای مسلح است، این شرط خلل‌ناپذیر می‌باشد.

نکته دیگر، شناخت به موقع از دشمن و اهداف و سیاست‌های او و اخذ تصمیم به موقع و عمل به موقع. هر یک از اینها اگر در غیر وقت خود صورت گیرد، بر پیروزی شما اثر جدی دارد.

خطاب به علما و مراجع معظم...

از همه طلب عفو دارم

از همسایگانم و دوستانم و همکارانم طلب بخشش و عفو دارم. از رزمندگان لشکر ثارالله و نیروی باعظمت قدس که خار چشم دشمن و سدّ راه او است، طلب بخشش و عفو دارم؛ خصوصاً از کسانی که برادرانه به من کمک کردند.

نمی‌توانم از حسین پورجعفری نام ببرم که خیرخواهانه و برادرانه مرا مثل فرزندى کمک می‌کرد و مثل برادرانم دوستش داشتم. از خانواده ایشان و همه برادران رزمنده و مجاهدم که به زحمت انداختمشان عذرخواهی می‌کنم. البته همه برادران نیروی قدس به من محبت برادرانه داشته و کمک کردند و دوست عزیزم سردار قآنی که با صبر و متانت مرا تحمل کردند.

سخنی کوتاه از یک سرباز ۴۰ساله در میدان، به علمای عظیم‌الشأن و مراجع گران‌قدر که موجب روشنایی جامعه و سبب زدودن تاریکی مراجع عظام تقلید؛ سربازتان از یک برج دیده‌بانی دید که اگر این نظام آسیب ببیند، دین و آنچه از ارزش‌های آن که شما در حوزه‌ها استخوان خُرد کرده‌اید و زحمت کشیده‌اید، از بین می‌رود.

این دوره‌ها با همه دوره‌ها متفاوت است، این بار اگر مسلط شدند، از اسلام چیزی باقی‌نمی‌ماند. راه صحیح، حمایت بدون هرگونه ملاحظه از انقلاب، جمهوری اسلامی و ولی فقیه است.

نباید در حوادث، دیگران شما را که امید اسلام هستید به ملاحظه بیندازند. همه شما امام را دوست داشتید و معتقد به راه او بودید. راه امام مبارزه با آمریکا و حمایت از جمهوری اسلامی و مسلمانان تحت ستم استکبار، تحت پرچم ولی فقیه است.

من با عقل ناقص خود می‌دیدم برخی خناسان سعی داشتند و دارند که مراجع و علمای مؤثر در جامعه را با سخنان خود و حالت حق‌به‌جانبی به سکوت و ملاحظه بکشانند. حق واضح است. جمهوری اسلامی و ارزش‌ها و ولایت فقیه میراث امام خمینی (رحمة الله علیه) هستند و می‌بایست مورد حمایت جدی قرار گیرند. من حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای را خیلی مظلوم و تنها می‌بینم. او نیازمند همراهی و کمک شماست و شما حضرات با بیاتان و دیدارهای‌تان و حمایت‌های‌تان با ایشان می‌بایست جامعه را جهت دهید. اگر این انقلاب آسیب دید، حتی زمان شاه ملعون هم نخواهد بود، بلکه سعی استکبار بر الحادگری محض و انحراف عمیق غیر قابل برگشت خواهد بود.

دست مبارکتان را می‌بوسم و عذرخواهی می‌کنم از این بیان، اما دوست داشتم در شرف‌یابی‌های حضوری به محضرتان عرض کنم که توفیق حاصل نشد.

سربازتان و دست‌بوستان

Activate Windows
Go to Settings to activate Windows.



● خاطره شماره دو

ایشان و خلوص سردار

حمید حسنی هم‌رزم سردار شهید حاج قاسم سلیمانی:

ایشان خصایص اخلاقی بسیار زیادی همچون ایشان، از خودگذشتگی و مردم‌داری داشتند و به عنوان فرمانده هرگز به ما اجازه نمی‌دادند که با مردم رفتار بدی داشته باشیم. ایشان به صله رحم خیلی اعتقاد داشتند و نیکی به پدر و مادر را سرلوحه کار خود قرار می‌دادند. ایشان وقتی بعد از مأموریت به کرمان برمی‌گشتند، بعد از فرودگاه مستقیم برای دست‌بوسی و دیدار با والدین می‌رفتند. خود ایشان به همسرشان و خانواده خود بسیار احترام می‌گذاشتند. حاج قاسم سلیمانی بسیار مظلوم بودند ایشان گاهی از خستگی زیاد در حسینیه پتویی زیر سرشان می‌گذاشتند و استراحت می‌کردند. آقای ترامپ مرتکب اشتباه بزرگی با به شهادت رساندن سردار سلیمانی شدی چرا که حاج قاسم سلیمانی میلیون‌ها فرزند دارد و اگر گوشه‌ای ضربه‌ای به قاسم سلیمانی زدی باید نگران باشی که از هزار گوشه به تو ضربه زده خواهد شد و انتقام سختی از شما می‌گیریم.

خاطره آقای حمید حسنی هم‌رزم شهید سلیمانی/برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی حوزه

(<https://hawzah.net/fa/Mostabser/View/62456/25281>)

انا اٰخْلَصْنَاھُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِی الدَّارِ (سوره مبارکه ص. آیه ۴۶)

همانا ما آنان را با خلوص ویژه‌ای که یادآور سرای قیامت بود خالص کردیم.

خاطرات

● خاطره شماره یک

سردار سلیمانی ویژگی‌های منحصر به فردی داشت که یکی از مهمترین آنها «اخلاق» و «مرام» سردار سلیمانی بود. خیلی انسان با اخلاق و با مرامی بود. این اخلاق و مرام در رفتارهای شخصی او به طور کامل خودش را نشان می‌داد و تا آخرین روزهای حیاتش با او بود. یعنی با بچه‌هایی که در لشکر با او بودند، چه آنهایی که شهید شدند و چه آنهایی که ماندند، تا آخر یک رابطه عاطفی کامل داشت. اگر شهید شدند با خانواده آنها رابطه عاطفی کاملی برقرار می‌کرد و به نوعی انگار اعضای خانواده خودش بودند و این رابطه را همواره حفظ می‌کرد.

خاطره آقای اسحاق جهانگیری معاون اول دولت‌های یازدهم و دوازدهم/منبع خاطره: خبرگزاری تحلیلی ایران. منبع : (www.khabaronline.ir/news/1471844)

پیامر رحمت و مهربانی حضرت محمد(ص) می‌فرمایند: حسن خلق زمامی از رحمت خدا برای صاحب آن است که یک سر زمام به دست فرشته‌ای است که آن را به سوی خیر می‌کشانند. (شعب الایمان، ج ۶، ص ۲۷۳۶)

در روایات نبوی صاحب خُلُقِ حَسَن، برترین موزون در میزان و همتای روزه‌دار شب زنده‌دار دانسته شده است. (تحف العقول، ص ۴۵)

وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

ترجمه: پروردگار تو مقرر کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند، به آنها (حتی) آف مگو و پرخاش مکن و با آنها به شایستگی سخن بگو. (سوره مبارکه اسراء آیه ۲۳)

پیامبر اکرم (ص):

ما اکرم النساء الاکریم و لاهانهن الالئیم.

جز کسی که بهره‌ای از کرامت برده باشد، زنان را احترام و اکرام نمی‌کند و به زنان، اهانت نمی‌کند مگر انسان پست.

با رفتن سردار شهید قاسم سلیمانی به حول و قوه‌ی الهی کار او و راه او متوقف و بسته نخواهد شد، ولی انتقام سختی در انتظار جنایتکارانی است که دست پلید خود را به خون او آلودند. (حضرت امام خامنه‌ای(دامت برکاته) ۱۳/۱۰/۱۳۹۸)

● خاطره شماره سه

پدری با دو دختر به نام زینب

همسر شهید حسین محرابی از مدافعان حرم:

هنگامی که ما در هتل استقلال تهران برای دیدار خانواده‌های شهدای مدافع حرم با سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی بودیم،

دخترم زینب در صحبتی که آن جا با سردار داشتند، قول یک دیدار خصوصی در منزل را از ایشان می‌گیرد و سردار بدون هیچ حرفی قبول می‌کنند.

ما انتظار دیدار و حضور چهره‌های انقلابی مانند حاج قاسم سلیمانی را داشتیم و برای ما باعث افتخار بود که یک سردار سپاه آن هم سردار سلیمانی در منزل ما حضور پیدا کنند. من و دخترانم حس نمی‌کردیم که یک مسؤول عالی رتبه با ما صحبت می‌کند؛ ذره‌ای احساس دوری یا رسمیت در برخوردهای سردار حس نمی‌شد و رابطه‌ای که در همان زمان کوتاه بین سردار سلیمانی و دختران من ایجاد شده بود از جنس پدردختری و صمیمیت، چاشنی این دیدار بود. این دیدار فراموش نشدنی برای ما تداعی کننده دیداری بود که با مقام معظم رهبری داشتیم و سردار را که با رشادت و عملکرد خود در میدان جنگ، لרزه به تن دشمنان می‌اندازد، مانند عضوی از خانواده تصور می‌کردیم.

حفظ رابطه خالصانه با شهدا، توصیه سردار سلیمانی به دختر شهید

دختر شهید محرابی از احساس خود نسبت به این دیدار می‌گوید: من هیچ احساس دوری از سردار نداشتم و از صمیم قلب مشتاق دیدار ایشان بودم؛ وقتی از ارادت قلبی خودم نسبت به سردار سلیمانی برای دوستانم می‌گفتم، من را با گفتن اینکه «چه طور کسی را الگوی خودت قرار داده‌ای که حتی یک بار هم او به شما سر نزده؟» مسخره می‌کردند، اما اکنون با کمال افتخار می‌توانم شیرینی این دیدار و رابطه پدر و دختری را به آن‌ها یادآوری کنم. «عمو قاسم» به من گفت که من از این به بعد دو دختر به اسم زینب دارم و من را هم دختر خودش دانست و به حفظ رابطه خصوصی و خالصانه با شهدا به من توصیه کردند. موقع رفتن، سردار سلیمانی درخواست من را برای حضور در اتاقم قبول کردند. سردار از محافظان و عکاس خواست که بیرون بمانند و من و «عمو قاسم» لحظاتی تنهایی صحبت کردیم و ایشان ضمن تحسین من از اینکه عکس شهید جهاد و عماد مغنیه را در اتاقم داشتم، از شخصیت این دو شهید نیز برایم تعریف کردند.

خاطره همسر و دختر شهید حسین محرابی از شهدای مدافع حرم/ برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی حوزه (//<https://>)

تکریم شهیدان و تعظیم در برابر خانواده‌های صبور آنان، واجب بزرگ امروز و همیشه ماست. (حضرت امام خامنه‌ای در پیام به مناسبت هفته دفاع مقدس ۱۳۹۷/۷/۵)

تکریم از خانواده‌های شهدا، هم تشکر از زحمات آنها در جهت حفظ اسلام و انقلاب است و هم سرمایه‌ای است که با گسترش فرهنگ شهادت‌طلبی، کشور را در مقابل تهدیدات احتمالی دشمنان بیمه می‌کند. حضرت آیت اله مکارم شیرازی (منبع/سایت حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت)

● خاطره شماره چهار

حاجی (شهید سلیمانی) به قول حضرت آقا، ایشان شهید زنده اند. واقعا نگرانش بودیم به خاطر آمریکایی‌ها، چون آمریکایی‌ها روی زمین هستند، توی هوا هم هستند در عراق. حتما مشخص هست که حاج قاسم کجا میرود و می‌آید. در هر عملیاتی که می‌رفتیم با حضور ایشان، هم فکرش عالی بود و هم نمی‌نشست در بغداد. او جلوتر از ما بود در همه عملیات‌ها. آن مناطقی که شاید جراتش را نداشتیم برویم، ایشان جلوتر از ما آنجا بود در کل عملیات‌ها. ایشان معمولا قبل از عملیات حتما زمین را می‌بینند، اگر با چشم نبینند خودشان با پای خودشان می‌روند جلو و حتی تا چند متری با داعش به جلو می‌رفتند و چک می‌کردند و بعد دستور عملیات می‌دادند. وقتی در منطقه اوضاع خیلی پیچیده می‌شود ایشان حتما خودشان جلو می‌روند زیر تیر دشمن هم بود. اگر ایشان نبود معلوم نبود ما باشیم و در بغداد در حال صحبت باشیم. او و بچه‌های پاسدار که آمدند اینجا و بعضی‌هایشان شهید شدند، آن کسی که توانست سیل عظیم مردم را تنظیم کند، به آنها آموزش بدهد و تجهیزشان کند و با طرح و سازماندهی پیروشان کند، همه‌اش کار حاج قاسم بود. واقعا نقش حاج قاسم، نقش بی‌بدیلی بود. من حالا تقریبا بیست سال است که با ایشان محشورم، مخلصانه، فداکارانه و بدون ادعا بوده است.

(<https://www.mehrnews.com/news/۵۱۰۹۸۲۷/>)

شهید سلیمانی از طرف دیگر به قهرمان امت اسلامی نیز تبدیل شد زیرا تلاش‌ها، روحیات و شهادت آن عزیز، اسم رمز برانگیختگی و بسیج مقاومت در دنیای اسلام است و در هر نقطه از جهان اسلام که بنای مقاومت در مقابل استکبار وجود داشته باشد، اسم رمزشان شهید سلیمانی است. (بیانات حضرت امام خامنه‌ای در دیدار با خانواده شهید حاج قاسم سلیمانی.)

اخلاص، عزیزان من برادران و خواهران نمازگزار، اخلاص، برکت دارد. هر جا اخلاص بود خدای متعال به اخلاص بندگان مخلصش برکت می‌دهد، کار برکت پیدا می‌کند، رشد و نمو پیدا می‌کند. کار به نحوی می‌شود که اثر آن به همه می‌رسد، برکات آن در میان مردم، باقی می‌ماند. این ناشی از اخلاص است. نتیجه آن اخلاص همین عشق و وفاداری مردم، همین اشک و آه مردم، همین حضور مردم، همین تازه‌شدن روحیه انقلابی مردم است، این یک مسئله. اما اینکه ما بیاییم این حوادث را تقویم کنیم، قیمت‌گذاری کنیم، قدر آنها را بدانیم و ببینیم که اندازه و قیمت این حوادث چقدر است، این در صورتی توقع پیدا می‌کند که ما به حاج قاسم سلیمانی، شهید عزیز و به ابو مهدی، شهید عزیز به چشم یک فرد نگاه نکنیم، به آنها به چشم یک مکتب نگاه کنیم. سردار شهید عزیز ما را با چشم یک مکتب، یک راه، یک مدرسه درس‌آموز، با این چشم نگاه کنیم آن وقت اهمیت این قضیه، روشن خواهد شد. قدر و قیمت این قضیه روشن خواهد شد. (بیانات حضرت امام خامنه‌ای در نماز جمعه تهران)

● خاطره شماره پنج

شهید حسین پور جعفری^۱ رئیس دفتر و همراه همیشگی سردار سپهبد پاسدار حاج قاسم سلیمانی می‌گفت: روزی در منطقه‌ای در سوریه حاجی خواست با دوربین دید بزنه، خیلی محل خطرناکی بود. من بلوکی را که سوراخی داشت بلند کردم که بذارم بالای دیوار که دوربین استتار بشه. همین که گذاشتمش بالا، تک تیرانداز بلوک رو طوری زد که تکه تکه شد ریخت روی سر و صورت

[۲] حاجی کمی فاصله گرفت. خواست دوباره با دوربین دید بزنه که این بار، گلوله‌ای نشست کنار گوشش روی دیوا. خلاصه شناسایی به خیر گذشت. بعد از شناسایی داخل خانه‌ای شدیم برای تجدید وضو. احساس کردم اوضاع اصلاً مناسب نیست. به اصرار زیاد حاجی رو سوار ماشین کردیم و راه افتادیم. هنوز زیاد دور نشده بودیم که همون خونه در جا منفجر شد و حدود هفده تن شهید شدند. بعد از این اتفاق حاجی به من گفت: حسین امروز چند بار نزدیک بود شهید بشیم، اما حیفا!..

روایت از سردار حسنی سعدی در تاریخ هشتم بهمن نود و هشت/ باشگاه خبرنگاران جوان

(www.yjc.ir/fa/news/۷۴۰۰۸۱۷/)

برادر بسیار عزیزمان آقای سلیمانی بارها، بارها، بارها جان خودشان را در معرض تهاجم دشمن قرار داده‌اند، در راه خدا، برای خدا و مخلصاً لِّله و مجاهدت کرده‌اند. ان‌شاءالله خدای متعال زندگی ایشان را با سعادت، و عاقبت ایشان را با شهادت قرار بدهد. (بیانات حضرت امام خامنه‌ای ۱۳۹۷/۱۲/۱۹)

سالها مجاهدت مخلصانه و شجاعانه در میدان‌های مبارزه با شیاطین و اشرار عالم و سال‌ها آرزوی شهادت در راه خدا، سرانجام سلیمانی عزیز را به این مقام والا رسانید و خون پاک او به دست شقی‌ترین آحاد بشر بر زمین ریخت. (بیانات حضرت امام خامنه‌ای، ۱۳۹۸/۱۰/۱۳)

● **خاطره شماره شش**

تواضع سردار دلها
Activate Windows
Go to Settings to activate Windows.

حاج قاسم خیلی مخلص بود، زمانی که در جنوب شرق ماموریت داشتیم شب به یک پاسگاه ژاندارمری که روستا بود رفتیم و قرار بود صبح برای شناسایی حرکت کنیم. آن شب به دلیل کمبود جا باید حدود ۱۴ نفر در یک اتاق می‌خوابیدیم. در حالی که فقط یک تخت سربازی در اتاق بود. من به گمان اینکه سردار حاج قاسم سلیمانی برای استراحت به اتاق دیگری می‌رود قبل از ورود بقیه روی تخت دراز کشیدم. زمانی که حاج قاسم را در حال ورود به اتاق دیدم از جا بلند شدم اما حاج قاسم آمد داخل همان اتاق و از من خواست سر جایم دراز بکشم. من با اصرار خواستم ایشان به جای من روی تخت بخوابند اما خطاب به من گفت: من فرمانده تو هستم و به تو امر می‌کنم همانجا بخوابی!

Full-screen Snip

آن شب حاج قاسم با وجود کمبود جا زیر تختی که من خوابیده بودم با سختی خوابید و به ما درس‌های بزرگی داد.

خاطره سردار حسین فتاحی هم‌رزم شهید سلیمانی/ خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران

(<https://www.irna.ir/news/۸۳۶۲۹۳۱۵/>)

الهی به لی کمال الانقطاع الیک

معبودا! به من بریدن از همه و پیوستن به خود را عطا کن (مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه)

پیامبر(ص): أَلَا أَنْبَأُكُمْ بِخِيَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا أَلَمْوَطُونَ أَكْنُافًا، أَلَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَ يُوَلِّفُونَ؛

آیا شما را از بهترین افرادتان خبر ندهم؟ عرض کردند: چرا، ای رسول خدا. حضرت فرمودند: خوش اخلاق ترین شما، آنان که نرمخو و بی آزارند، با دیگران انس می‌گیرند و از دیگران انس و الفت می‌پذیرند(بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۹۶، ح ۷۶)

یک روز گزارش اقدامات نادرست یکی از نیروها را به حاج قاسم ارائه کردم. در پاسخ طرح سوال که آیا یک درصد احتمال می‌دهی او در این مسیر بماند و خوب بشود؟ و من گفتم بله. لذا حاج قاسم ادامه داد: پس هیچی نگو.

سردار دلها سرکشی به خانواده شهدا و جانبازان را علیرغم کار زیاد در راس امور خود قرار داده بود و خیلی از فرماندهانش مراقبت می‌کرد که اسیر و شهید نشوند.

خاطره سردار حسین فتاحی هم‌رزم شهید سلیمانی/برگرفته از خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران

(<https://www.irna.ir/news/۸۳۶۲۹۳۱۵/>)

نبی مکرم اسلام(ص): مَنْ سَتَرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فِي الدُّنْيَا فَلَمْ يَفْضَحْهُ سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

هر که بر عیب برادر مسلمانش در دنیا پرده پوشد و او را رسوا نسازد، خداوند در قیامت، عیب او را بپوشاند(جلال الدین سیوطی، جامع الصغیر، ج ۲ ص ۶۰۹)

نبی مکرم اسلام(ص): اسْتُرُوا عَلَي اِخْوَانِكُمْ.

عیوب برادران خود را بپوشانید(وسائل الشیعه باب امر به معروف و نهی از منکر باب ۳۲ ح ۷)

فیلمی از صحبت‌های سردار شهید حاج قاسم سلیمانی درباره آخرین خداحافظی با مادرش منتشر شده است که سردار در آن با بغض خاطره‌ای را روایت می‌کند.

در فیلمی که باشگاه خبرنگاران منتشر کرده است، سردار شهید حاج قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سخنانی درباره آخرین خداحافظی‌اش با مادرش صحبت می‌کند و روایت آخرین دیدارش با مادر را همراه با بغض و حسرت روایت کرده است

سردار سلیمانی تا قبل از شهادت اجازه پخش این فیلم را نداده بود. در این فیلم سردار سلیمانی می‌گوید: «خدا مادران و پدرانی که در قید حیات هستند را حفظ کند، قدر بدانید. متأسفانه انسان وقتی قدر می‌داند که از دست می‌روند.

مادرم تعریف می‌کرد که زمانی که ما در جبهه بودیم، وقتی کنار این استخر ده می‌رفته که زنانی آنجا رخت می‌شستند و می‌دیده است که بچ پیچ می‌کنند فکر می‌کرده که اتفاقی برای ما افتاده که اینطوری خصوصی حرف می‌زنند.

مادر می‌گفت «می‌رفتم خانه ولی قرار نداشتم، برمی‌گشتم و آنها را قسم می‌دادم که اگر اتفاقی برای بچه من افتاده بگویید. خدا می‌داند بر این‌ها چه گذشته. چه صبری در این وقایع و مصیبت‌ها کردند. نمی‌شود قدرشان را قدرگذاری کرد. ما که این توفیق از دستمان رفت. آنهایی که این توفیق را دارند قدر بدانند. یک زمانی وقتی می‌خواستم بروم گفتم: ننه بمون! گفتم: ننه کار مهمی دارم. دو روزه برمی‌گردم. گفتم: هی می‌گویی آمریکا آمریکا آمریکا، من هم مادرتم.

گفتم: قول می‌دهم زود بر می‌گردم. گفتم: ممکن است من را نبینی. خیلی باور نداشتم که مادرم رفتنی است. تصمیم گرفتیم که بروم و تاخیر بیندازم. رفتم یک دوری زدم و برگشتم. دیدم خواهرهایم مادرم را قانع کردند. گفتم: ننه می‌خواهی بروی برو!

سردار در ادامه اینگونه روایت می‌کند: «من دم آخر چیزی در ذهنم بود و آن اینکه کف پای مادرم را ببوسم. خیلی وقت‌ها دلم می‌خواست اینکارو بکنم ولی نمی‌شد یا خجالت می‌کشیدم. .. ناخودآگاه تا دم در رفتم و برگشتم و کف پای مادرم را بوسیدم و این توفیق نصیمان شد. سرمایه بزرگی بود که از دست دادیم.

منبع خاطره سایت دنیای اقتصاد/خبر آنلاین (<https://donya-e-eqtasad.com>)

پیامبر رحمت و مهربانی(ص): بر الوالدین افضل من الصلوة و الصوم و الحج و العمرة و الجهاد فی سبیل الله؛

نیکی به پدر و مادر برتر از نماز و روزه و حج و عمره و جهاد در راه خدا است. (فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۳۴)

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!» (اسراء، آیه ۲۳ و ۲۴)

● خاطره نهم

حاج قاسم فرمانده گردان از کرمان بود و سال دوم جنگ با شهدای توانمندی چون خرازی و کاظمی و همت قصد تشکیل تیپ داشتند و قاسم سلیمانی تیپ ۴۱ ثارالله را تشکیل داد. تیپ‌ها هم براساس نام اهل‌بیت نامگذاری شده و در طول زمان به لشکر بدل می‌شدند. شهید سلیمانی از ارتفاعات تیشه‌کن مشرف به دشت عباس توپخانه عراق را فتح کرد و آن دشت را به دست گرفت

و این اولین عملیات او بود.

شهید سلیمانی با لشکر ثارالله کارهای بزرگی انجام داده است. بعد جنگ حاج قاسم به خانه برنگشت و به دنبال اشراژ ضدانقلاب در ارتفاعات و کویر پرداخت. با همکاری طوایف در سیستان و بلوچستان، برخی اشراژ را خلع سلاح و آنها را وارد کار کشاورزی کرد. ۲۲ سال پیش ماموریت وی از کرمان به تهران منتقل شد و فرمانده نیروی قدس شد. ماموریت این نیرو خارج از مرز بود. سلیمانی خط مقدم را به آن سوی مدیترانه برد در حالیکه این خط زمانی در شهرهای ما بود. شهید سلیمانی انسانی سخت‌کوش و ساخته بود. روزی به او سر زدم که در حال نوشتن پشت میز بود. به او گفتم شما همیشه در حال عملیات هستی و گفت برنامه بیست سال آینده نیروی قدس را می‌نویسم و دیگر ندیدم پشت میز بنشیند

خاطره از سردار محمد جعفر اسدی/ منبع خبرگزاری تحلیلی ایران

(www.khabaronline.ir/news/۱۳۵۰۳۰۵/)

یک نکته مهم این است که (شهید سلیمانی) در مسائل داخل کشور اهل حزب و جناح نبود؛ لکن به شدت انقلابی بود. انقلاب و انقلابی‌گری خط قرمز قطعی او بود. این را بعضی‌ها سعی نکنند کمرنگ کنند این واقعیت اوست. ذوب در انقلاب بود. (حضرت امام خامنه‌ای، حسینیه امام خمینی ۱۳۹۹/۱۰/۱۸)

بلندهمتی و اندیشه رسیدن به جایگاه‌های بالاتر، زمینه ساز رفعت مقام انسان است و بدون همت، حرکتی در فرد و جامعه رخ نخواهد داد که هر ملتی به بلندای علم و معرفت و پیشرفت رسیده است، لاجرم افراد آن جامعه، دارای صفت نیکو و پسندیده همت بوده‌اند. که در حدیث می‌خوانیم: نیکوترین خصلت‌ها ارجمندی همت هاست^۲ و نیز کردار زیبا، از بلندی همت خبر می‌دهد.

۳

شبی که با حاج قاسم بین عراقی‌ها غذا خوردیم

در مرحله دوم رفتیم اهواز که من را انداختن بندر فاو که سه منطقه کارخانه نمد، خورعبدالله و منطقه‌ای به نام البهار بود. وقتی رفتیم حاج قاسم من را دید و گفت: آقای افزون شهید نشدی؟ گفتیم: نه. من هنوز لیاقت نداشتم. گفت: تو از ملاهای قدیمی کنارت هست و واقعا هم پدر همسرم یکی از ملاهای قدیمی بود. در سنگر به من گفت: همراه من می‌آیی برویم خط. گفتیم: هر جا که شما بگویید می‌آیم. رفتیم به جایی کانال بود و سنگر کمین که حاج قاسم می‌رفت برای دیده‌بانی. گفت: خدا با تو هست شب تا صبح سنگر می‌زنی، اما تیر نمی‌خوری.

در همان منطقه کارخانه نمد به منطقه‌ای به نام سهراهی مرگ بود. محال بود گلوله به سمت نیاد. یک دفعه از حاج قاسم پرسیدم، چرا هر که به این منطقه برود امکان ندارد که تیر به سمتش نیاید؟ که گفت به اینجا می‌گویند سهراهی مرگ. من گفتم: حاجی من چند سری رفتیم، اما اتفاقی نیفتاده. حاجی خندید و گفت: اون موقع خواب بودند!

حاج قاسم ما را برد سنگر کمین و نشانم داد و گفت: این‌ها عراقی هستند اگر دل و جرأت داری برو اون سمت. وقتی نگاه کردم دیدم کلا اینجا جایگاه لشکر صدام هست. یک نفر دیگر هم بود به نام آقای زارع‌منصوری که از همشهریان حاجی بود که شهید شد. گفتم: حاجی برویم. گفت: یک شرایط دارد که اصلا صحبت نکنی؛ چون اگر زبانت را باز کنی بفهمن که ایرانی هستی تو را می‌کشند.

من با حاج قاسم و زارع‌منصوری حدود ساعت ۱۰ شب بود رفتیم آنجا و در صف عراقی‌ها نشستیم، غذا گرفتیم و خوردیم چند تا لودر آنجا بود. حاج‌قاسم به من گفت: تو که راننده لودر هستی، می‌تونی یکی از این لودرها را برداری؟ گفتم: نه مگر می‌شود؟ گفت:

امکانش رو خدا برامون درنیت می‌کنه.
Go to Settings to activate Windows.

رفتم دیدم یکی از دستگاه‌ها صفر هست و هنوز بیلش هم زمین نخورده. برگشتم به حاجی گفتم یکی از دستگاه‌ها خوب است ولی بقیه نه. سوئیچ هم نداره. گفت آب و روغنش را برو چک کن و سوئیچ هم توی کیسه پشت صندلی هست. رفتیم برداشتم و روشن کردم. حاج قاسم خودش کنارم نشست و گفت حرکت کن. از خاکریز اول و دوم که گذشتیم و به خاکریز سوم رسیدیم، شلیک دشمن شروع شد و متوجه شدند صبح روز بعد رادیو لندن اعلام کرد که قاسم سلیمانی آمد عراق و یک دستگاه لودر برداشت و برد. از همان موقع شدیم راننده مشهور.

خاطره از جانباز آقای عباس افزون از نیروهای تحت امر شهید سلیمانی در دفاع مقدس/خبرگزاری ساعد نیوز (<https://saednews.com/fa/post/roaiti-khandni-az-ik-shb>)

پیامبر خدا (ص): الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ

مؤمن زیرک و باهوش محتاط است. (بحار الأنوار: ۶۷، ص ۳۰۷)

● خاطره یازدهم

خرمشهر برای بار دوم در حال سقوط بود

اواخر جنگ یعنی تیرماه سال ۶۷ که مذاکرات برای تصویب قطع‌نامه به نتیجه رسیده بود. عراق مجدد به ایران حمله کرد تا اسیرهای بیشتری بگیرد و در خلال گفت‌وگوها امتیاز به دست آورد. آن‌ها تا نزدیکی‌های اهواز آمده بودند و قرار بود برای بار دوم خرمشهر را تصرف کنند.

شلمچه تقریبا چسبیده به خرمشهر است. عراق از یک راه به خرمشهر نزدیک شده بود و از طریق شلمچه نیز تصمیم ورود به

خرمشهر را داشت. شهید سلیمانی بدون توجه به فرمانده لشکر بودن، کلاشینکف به دست گرفت و در نقش یک سرباز، مشغول به جنگیدن شد که من اسلحه را از او گرفتم و به او گفتم که شما باید فرماندهی کنید. در واقع حفظ جانش برای ما مهم بود.

سردار سلیمانی فردی بود که مانند یک سرباز می‌جنگید و همچون یک فرمانده تدبیر می‌کرد. خرمشهر برای بار دوم در حال سقوط بود، در آن منطقه، چند پل که مسیر دستیابی به خرمشهر بودند، وجود داشت، شهید سلیمانی تدبیری به‌کار برد و همه آن‌ها را با ابزار راه‌سازی تخریب کرد که دشمن دیگر نتوانست وارد شهر شود و به سمت شلمچه برگشت. در واقع او اجازه سقوط دوباره خرمشهر را به عراقی‌ها نداد و نقشه‌هایشان را برهم زد.

حاج قاسم یکی از معدود فرماندهانی بود که خودش تیپ ثارالله را تشکیل داد. سپس به لشکر تبدیلیش کرد و تا آخر نیز خودش فرمانده آن بود. سایر فرماندهان، گاهی شهید یا تعویض می‌شدند؛ اما سردار در لشکر ثارالله ثابت ماند و حتی بعد از جنگ تا سال ۱۳۷۵ نیز فرمانده این لشکر بود، به همین دلیل نیروها علاقه شدیدی به او داشتند.

خاطره از آقای حسین چاری هم‌رزم شهید سلیمانی/باشگاه خبرنگاران دانشجویی ایران

(www.iscanews.ir/news/1085269/)

بهترین مردن‌ها، شهادت است. بالاترین اجرها برای انسانی که در راه خدا مبارزه می‌کند، نوشیدن شربت گوارای شهادت است. خوشا به حال آن عزیزان، و گوارا باد بر آنها این نعمت بزرگ الهی. آنها با شهادت، اجرشان را گرفتند. پروردگارا! تو را به حق خون شهیدان، تو را به حق اولیایت، تو را به حق صاحب‌الزمان (ارواحنا فداه)، مرگ ما را هم به شهادت در راه خودت قرار بده. (حضرت امام خامنه‌ای ۱۳۷۰/۱۰/۱۱) (سایت دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری)

رهبر معظم انقلاب در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۴ به همراه شهید حاج قاسم سلیمانی در منزل خانواده شهید محمدرضا عظیم‌پور در کرمان حضور پیدا کردند. در این دیدار جواد روح‌الهی داماد بزرگ خانواده‌ی شهید عظیم‌پور از رهبر معظم انقلاب درخواست می‌کنند که ایشان را در قیامت شفاعت کنند، اما بعد از گفت و گوی رهبر انقلاب با خانواده شهید با اشاره به سردار آسمانی شهید سلیمانی می‌فرمایند «این آقای حاج قاسم هم از آنهایی است که شفاعت می‌کند ان شاءالله».

داماد بزرگ خانواده، جواد روح‌الهی، که میاندار این ضیافت باشکوه شده، از طرف خانواده شهید از رهبر انقلاب درخواستی می‌کند: «حاج آقا، یک خواسته هم از شما داریم، می‌خواستیم یک قولی از شما بگیریم که ان شاءالله فردای قیامت همه ما را که اینجا هستیم شفاعت کنید.»

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: «ما چه کاره‌ایم که شما را شفاعت کنیم؟» و بعد با اشاره به پدر و مادر شهید می‌فرمایند: «این خانم باید من و شما را شفاعت کند، این آقا و این خانم.»

داماد خانواده می‌پرد وسط حرف رهبر انقلاب و می‌گوید: نه حاج آقا! قول بدهید! امشب باید به ما قول بدهید!

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند «قول چه؟ آدم قول چیزی را ندارد، نمی‌دهد که!»

داماد پافشاری می‌کند: «آقا! ما قول می‌خواهیم!» رهبر انقلاب با جدیتی و قدری تحکم می‌گوید: «این را شما گوش کن! این را از من بشنو! اولین کسانی که در این مجموعه ما، به حسب قاعده، حق شفاعت دارند، این شهیدها هستند و امثال این شهیدها. دوم، پدر و مادر شهدا هستند، این آقا و این خانم؛ و شماها هستید. اگر نوبت شفاعت به آدم‌ها برسد — که در ردیف شما نیستند — آن وقت به کسان زیادی ممکن است برسد؛ که ممکن است ما جزو آنها باشیم، ممکن است نباشیم. ما سعادت‌مان به این است و آرزویمان به این است مشمول شفاعت خوبانی از قبیل این شهدا و امثال اینها باشیم.»

بعد رهبر معظم انقلاب خم می‌شوند و با نگاهی به حاج قاسم سلیمانی می‌فرمایند: «این آقای حاج قاسم هم از آنهایی است که شفاعت می‌کند ان شاءالله.»

حاج قاسم سلیمانی سر پایین می‌اندازد و با دو دست صورتش را می‌پوشاند، معلوم است اصلاً انتظار چنین تعریفی را از رهبر انقلاب نداشته است!

داماد خانواده، خمیر را سریع به تنور داغ می‌چسباند و می‌گوید: «پس ما حتماً از حاج قاسم قول شفاعت می‌گیریم!»

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: «بله! از ایشان قول بگیرد، به شرطی که زیر قولشان نزنند!»

همه می‌خندند، همه به جز سردار سلیمانی که خجالت‌زده سر به زیر انداخته است.

«چون امکانات ایشان، امکانات قول دادن و شفاعت کردنشان، الان خیلی خوب است. اگر همین را بتوانند نگه بدارند، مثل همین چهل، پنجاه سال که نگه داشته‌اند؛ خیلی خوب است.»

داماد خانواده از سردار محبوب القلوب شهرشان می‌گوید: «ما سرباز کوچک سردار بوده و هستیم؛ همیشه هم افتخارمان این بوده که در خدمتشان بوده‌ایم.»

رهبر انقلاب از هنر حاج قاسم در حفظ تقوا و روحیه مجاهدت می‌گویند: «این هم یک هنری است که ایشان دارند. بعضی‌ها اشتباه می‌کنند؛ خیال می‌کنند وقتی که اوضاع از حالت جنگ و بحرانی خارج شد و وقت سازندگی شد و وقت نمی‌دانم پیشرفت و توسعه شد؛ آن وقت دیگر آدم باید خودش را رها کند! در حالی که نه؛ تقوا را گفته‌اند که از اول تا آخر نگه دارید. زاد تقوا برای آخرت است، باید نگهش دارید تا آخرت بماند. بعضی‌ها خیال می‌کنند که در دوره پیشرفت و سازندگی و توسعه و نمی‌دانم فلان و

Activate Windows
Go to Settings to activate Windows.

فلان، دیگر باید آن قید و بندهایی که اول کار داشت را رها کنند. نفهمیدند که هر آنی که عوض می‌شود، تکلیفها عوض می‌شود، نوع مجاهدت عوض می‌شود؛ اما روحیه مجاهدتی که آن روز بوده، آن نباید عوض بشود. روحیه مجاهدت اگر عوض شد، آدم می‌شود مثل آدم‌هایی که وقتی جنگ بود، در خانه‌هایشان پای تلویزیون نشسته بودند فیلم خارجی تماشا می‌کردند!»

لحظاتی سکوت می‌شود و جمعیت حاضر به فکر فرو می‌روند.

محدثه روح الهی که اشک چشمانش تمامی ندارد، از سکوت بهره می‌گیرد و می‌گوید: «آقا، ببخشید! می‌شود چغیه تان را به من بدهید؟» رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند «بله.»

خواهر شهید عظیم‌پور می‌گوید: «حاج آقا، یک دعایی هم برای دخترهایمان بکنید.»

«خدا ان شاءالله هم در امتحانات موفقشان بدارد؛ هم همه‌شان را شوهرهای خوب بدهد.» با این دعا، لبخند به لب همه می‌نشیند. صحبت‌مان که به دیدار می‌کشد، هر کس خاطره‌ای تعریف می‌کند.

جواد روح الهی می‌گوید: «بعد از آن دیدار، حاج قاسم سلیمانی را ندیدم تا چند ماه بعدش که ماه رمضان شد. حاج قاسم هر سال ماه رمضان، یک روز به بچه‌های جبهه و جنگ، افطاری می‌دهد. آن سال وقتی برای افطاری رفتم خانه‌شان، همان جلوی در، از حاجی قول شفاعت خواستم. حاجی کتمان کرد و می‌خواست دست به سرم کند که گفتم: «حاجی! والله اگر قول ندهی، داد می‌زنم و به همه مهمان‌ها می‌گویم آقا درباره تو چه گفتند!»

حاج قاسم که دید اگر قول ندهد، اوضاع ناجور می‌شود؛ گفت: «باشد، قول می‌دهم؛ فقط صدایش را درنیاور!»

خاطره از آقای جواد روح الهی از اعضای خانواده شهید محمدرضا عظیم پور/سامانه اخبار و اطلاع رسانی دانشگاهی (ساعد نیوز)

(<https://saednews.com/fa/post/majrai-qoli-ke-dar-hzor-rhbr-mezm-anqlab-az-srdar-salimani-grfte-shod>)

عن الصادق عليه السلام عن آبائه عليه السلام ان رسول الله قال: ثلاثة يشفعون الى الله يوم القيامة فيشفعهم: الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء.

امام صادق (ع) از پدران خود از پیامبر اکرم (ص) نقل فرمود: سه گروهند که روز قیامت شفاعت می کنند و شفاعت آنها مورد پذیرش خداوند قرار می گیرد، انبیاء و علما و شهداء. (بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۴، حدیث ۲۴)

حضرت آیت الله خامنه ای (دامت برکاته):

آرزویمان این است که مشمول شفاعت خوبانی از قبیل این شهدا باشیم. این آقای حاج قاسم سلیمانی هم از آنهایی است که شفاعت می کند. ان شاء الله. (سایت مشرق نیوز)

● خاطره شماره سیزدهم

یک روزه ای بود بعد از ظهرها منزل شهید حاج قاسم سلیمانی، خوب توی اون فضایی که می نشستند، جلساتشان توی آن فضا

Go to Settings to activate Windows.

بود و نشست و برخواستشان توی همان فضا بود. شاید بتوان گفت به اندازه بیست متر جا بود فکر می کنم. بعد یک تابلو بود یک پیراهن سوراخ سوراخ بود مال شهید عماد مغنیه بود که می گفتند این پیراهن را من دوتا خریدم یکی برای عماد و یکی برای خودم، وقتی عماد، شهید شد این پیراهن رو آوردند با خانواده نشستند ترکش ها را جدا کردند و این پیراهن را قاب کردند. یعنی زینت خانه شان (خانه شهید حاج قاسم) یکی اش همین بود که جلوی چشمشان بود. نهایت جمعیتی که می شد در این روزه خانگی شرکت کند حدود ده یا دوازده نفر بود که باید در راهرو منزل هم می نشستند. اما حاج قاسم روی روزه اش خیلی حساس بود. وسواس داشت که این روزه حتی الامکان باشد. معتقد به روزه بود. همه کارهای او درس بود. من یادم می آید قبل از روزه، پدرشان نرسیدند به روزه، فرزند حاج قاسم با تلفن با پدر بزرگشان صحبت می کردند که خطاب به حاج قاسم گفتند: بابا تلفن! حاجی گفتند: کیه؟ پسرشان گفتند: بابا حسن! (پدر سردار). بعد از سلام و احوالپرسی حاج قاسم به پدرشان گفتند: بابا حتما روزه من امسال قبول نیست که شما نتوانستید بیاید در روزه. این احترام به پدر و مادر و خانواده از حاج قاسم بود. او روح بزرگی داشت.

خاطره از حاج محمود کریمی مداح اهل بیت/ساعد نیوز

(www.yjc.ir/fa/news/7400817/)

حاج میرزا اسماعیل دولابی (ره): محبت و عزاداری برای امام حسین علیه السلام انسان را زود به مقصد می رساند. کلنا سفن النجاه و سفینه الحسین اسرع. همه ی ما اهل بیت کشتی نجاتیم ولی کشتی امام حسین علیه السلام سریعتر است. هنگام عزاداری انسان در دلش را باز میکند و امام حسین علیه السلام داخل می شوند.

● خاطره چهاردهم

یوگنی گونچاروف از افسران ارشد روس شرکت کننده در عملیات ویژه ضد تروریستی در سوریه، هنگامی که عازم ماموریت بازدید

از اردوگاه پناهجویان سوری به نام «ابودخور» در مرز با اردن بود و نظامیان آمریکایی مانع ورود او به این منطقه می‌شوند با سردار سلیمانی فرمانده شهید سپاه قدس که در محل بوده است، ملاقات می‌کند و همین ملاقات کوتاه فرصتی می‌شود تا او و مجموعه‌اش به شدت تحت تاثیر محبوبیت، اقتدار و اعتماد به نفس سردار دل‌ها قرار بگیرند.

گونچاروف در گفت‌وگویی به توصیف ملاقات و آشنایی خود با سردار سلیمانی می‌پردازد که به پنج سال پیش در سوریه بازمی‌گردد و سردار سلیمانی با شجاعت و نبوغش در مدت کوتاهی قلب وی را تسخیر و نظامی روس را تحت تاثیر اقتدار خود قرار می‌دهد.

سردار قهرمان ایران و قهرمان سوریه

این نظامی روس درباره دیدار خود با سردار سلیمانی گفت: من چند بار در سال‌های ۲۰۱۵، ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ به سوریه سفر کرده بودم و چندین ماموریت نظامی را در این کشور در قالب فرماندهی نیروهای ویژه در عملیات ضد تروریستی داشتم.

وی خاطرنشان کرد، قرار بود گروه ما از اردوگاه پناهندگان سوری به نام «ابودخور» در مرز با اردن بازدید کند و ماموریتی را در این اردوگاه انجام دهیم اما نظامیان آمریکایی که در نزدیکی اردوگاه مستقر بودند، مانع ورود ما به آن شدند.

این نظامی روس ادامه داد: حدود ۲۰۰ متر از مقر ایست و بازرسی نیروهای آمریکایی، چند خودرو جیبی توقف کرده بود و چند نفر در نزدیکی خودروها نشسته بودند. یکی از آنها آرام نشسته بود و به ما پیشنهاد خوردن قهوه داد و از مترجم ما پرسید که چه می‌خواهیم؟ ما نیز گفتیم که از مقر بازرسی آمریکایی نمی‌توانیم عبور کنیم. این شخص که آرام در جمع نشسته بود و بعد فهمیدم ژنرال قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس است، به مترجم گفت که مساله را حل می‌کند و سپس به قولش عمل کرد و ما را از ایست و بازرسی آمریکایی‌ها بدون آنکه به نظامیان آمریکایی توجهی کند، عبور داد.

نظامی ارشد روس اضافه می‌کند: سردار سلیمانی با شجاعت و جرات از نزدیکی نظامیان آمریکایی عبور کرد و کاملاً مشخص بود که شخص بسیار باشهامتی است. او به همراه چند نیروی نظامی از حزب الله عراق ما را از کنار سربازان آمریکایی عبور داد و توانستیم ماموریت خود را انجام دهیم.

گونچاروف تصریح کرد: از مترجم ما که عضو گارد ریاست جمهوری سوریه بود، سوال کردم این مرد کیست؟ گفت که او ایرانی و ژنرال دو ستاره سلیمانی است. ما با قاسم سلیمانی حدود ۲۰ دقیقه صحبت کردیم و خاطره این دیدار و یاد او برای همیشه در قلبم ماندگار شده است.

نظامی ارشد روس افزود، در همان روز از رزمندگان حزب الله عراق همراه با شهید سلیمانی قرآن مجید هدیه گرفته است. در دستخطی که در صفحه نخست نوشته شده تاریخ اهدای هدیه را دوم ماه مارس سال ۲۰۱۵ نشان می‌دهد همان تاریخی که افسر ارشد روس با فرمانده شهید سپاه قدس ایران دیدار کرده است.

وی توضیح داد که همراه ژنرال سلیمانی، واحدی از نیروهای ویژه سوری هم بودند که ماموریتی را اجرا می‌کردند و این نیروها علامت ویژه نیروهای ویژه سوریه را به من هدیه دادند.

گونچاروف در مورد شخصیت سردار سلیمانی گفت: سردار مردی آرام و بسیار شجاع بود و باوجود این که تلاشی برای نشان دادن موقعیت برتر خود بر دیگران نمی‌کرد اما ارشد بودن او کاملاً مشخص بود. من نمی‌گویم که دوست او بودم اما ۲۰ دقیقه‌ای که او را ملاقات کردم، کافی بود تا تمام عمر فراموشش نکنم. او قهرمان ایران و قهرمان سوریه بود.

شهید سلیمانی کمک خلبان روس را از دست تروریست‌ها نجات داد

نظامی روس در ادامه به ماموریتی اشاره کرد که سردار سلیمانی با نیروهای تحت فرماندهی خود با اقتدار و موفقیت انجام داده

است و گفت: ژنرال سلیمانی نه تنها در سوریه و عراق رشادتهای بسیاری برای ریشه کن کردن تروریست‌ها از خود نشان داد بلکه با اقتدار خود، ما روس‌ها را نیز در مواقع حساس برای مبارزه با تروریست‌ها یاری کرد.

او می‌گوید: این ماموریت به زمانی بازمی‌گردد که یک فروند بمب افکن سوخوی روسیه در مرز سوریه و ترکیه توسط جنگنده ترکیه سرنگون شد و خلبان این هواپیمای نظامی روسیه کشته شد.

گونچاروف افزود: بالگرد روسی برای امداد رسانی به خلبان هواپیما به محل حادثه پرواز کرد اما توسط تروریست‌ها در سوریه سرنگون شد. در آن زمان سردار سلیمانی پیشنهاد کمک به روسیه را داد.

نظامی ارشد روس تصریح کرد: سردار سلیمانی به کمک فرماندهی ۱۸ نیروی ویژه سوریه و شماری از نیروهای حزب الله عراق این عملیات را اجرا کردند و جسد خلبان هواپیما را پیدا کردند و کمک خلبان بالگرد نیز زنده نجات یافت. از آن زمان ژنرال سلیمانی برای روسیه چهره شناخته شده‌ای بود

خاطره از آقای یوگنی گونچاروف از افسران ارشد روسیه/مشرق نیوز

(www.mashreghnews.ir/news/1159275/)

زحمات و خدمات ارزشمند سردار سلیمانی به اسلام و مسلمین، بیشک ذخیره‌ی ارزشمندی در دیوان عدل الهی است. (حضرت امام خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۶/۱۹) / سایت دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری

جهاد سردار شهید قاسم سلیمانی جهاد بزرگی بود و خداوند نیز شهادت او را شهادت بزرگی قرار داد. حاج قاسم باید همین‌جور به شهادت می‌رسید. خوشبختانه حال حاج قاسم که به آرزویش رسید، او شوق شهادت داشت و برای آن اشک می‌ریخت و داغدار رفقای

شهیدش بود. (حضرت امام خامنه‌ای، ۱۳۹۸/۱۰/۱۳) / دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری

● خاطره پانزدهم

در زمان دفاع مقدس موقعی ما ماموریت گردان کرمان را گذاشتیم محور سمت چپ جاده سوسنگرد. چون آموزش و سازمان خاصی نداشتیم در جنگ، به سختی کار انجام می‌شد. حاج قاسم وقتی آمد، بنده خدا برای این گردان باید آب می‌آورد، نان می‌آورد، کارهای بهداشتی‌شان کارهای معنوی‌شان، کارهای عبادی‌شان و کارهای آموزشی‌شان، کارهای مانور و رزم‌های شبانه‌شان را همه را یک تنه و شاید با کمک یکی دو نفر دیگر انجام می‌داد. نیروهای بسیجی هم تازه وارد جنگ شده بودند و از اقشار مختلف مثل معلم و مهندس و کاگر و اهنگر و بقال و بنا و اینها بودند و برای اینها مدیریت کردن خیلی سخت بود واقعا ولی حاج قاسم به نحو احسن بحم الله مدیریت کرد و در شب عملیات که رمز عملیات گفته شد، خودش در خط بود و من خدمتش بود. ایشان گفتند: من خودم باید بروم با گردان.

ایشان رفتند و خط اول دشمن را شکستند و خط دوم را دشمن تیراندازی سختی کرد و آنجا بود که حاج قاسم مورد اصابت کالیبر دشمن قرار گرفت و دستشان که دیدیم با انگشتر بود و جدا شده بود همان دست جانباز ایشان بود که تیر خورده بود و تکه تکه شده بود و اصلا به قسمتی از استخوان آویزان بود که بچه‌ها (در جبهه) گفتند حاج قاسم شهید شد. من سریع بچه‌های اصفهان را فرستادم و گفتم حاج قاسم را بردارید بیاورید که آنها هم در آن درگیری و آن فضا رفتند و حاج قاسم را از میان آتش درآوردند و من سریع آمبولانس را آماده کردم که ایشان را ببرند برای بستری در درمانگاه و اورژانس سوسنگرد. ایشان را درمان اولیه کردند و بعد اعزام کردند به اهواز و بعد به تهران و دستشان را ترمیم کردند. عجیب اینجا بود که وقتی ما بستان را گرفتیم گردان حاج قاسم و جانشین‌شان آقای بنی اسدی و آقای رحیمی تا آخر ماندند که ما در این چند روز که درگیر بودیم آنها آمدند و گفتند حاج آقا ما نیروهایمان شهید و زخمی شده‌اند و دیگر کسی را نداریم و از رده خارج شدیم و فقط چند نفر نیرو هستند اما حاج قاسم به ما گفته‌اند تا آخرین لحظه با آقا مرتضی (سردار قربانی) باید در خط بمانید و بچه‌های کرمان، مردانه ماندند و ما در شش روز توانستیم مقاومت کنیم و بستان فتح شد و عزتی شد برای ملت ایران.

حدود بیست یا بیست و پنج روز بعد از آن من دیدم که حاج قاسم با دست بسته و آویزان به گردن آمد در قرارگاه و من گفتم حاج قاسم پس شما شهید شدی؟ چی شد برگشتی؟ که او گفت نه به لطف خدا الحمدلله مداوا شدم و آمدم.

خاطره از سردار مرتضی قربانی از هم‌زمان شهید سلیمانی/کلاکت نیوز

سالها مجاهدت مخلصانه و شجاعانه در میدانهای مبارزه با شیاطین و اشرار عالم و سالها آرزوی شهادت در راه خدا، سرانجام سلیمانی عزیز را به این مقام والا رسانید و خون پاک او به دست شقی‌ترین آحاد بشر بر زمین ریخت. (حضرت امام خامنه ای، ۱۳/۱۰/۱۳۹۸) / سایت دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری

● خاطره شانزدهم

همه ما وامدار شهادت و مجاهدت این برادر عزیزمان مرحوم سردار سپهبد حاج قاسم سلیمانی هستیم. پارسال که آمده بود قم، دیداری با آقایان داشت و عده‌ای هم همراهش بودند، بعد از اینکه آن آقایان تشریف بردند، ایشان گفتند: حاج آقا من کار دارم و من هم گفتم: بفرمایید، بعد پارچه‌ای را از جیبش درآورد و گفت: این کفن من هست و شما شهادت بدهید این را. خوب ما چه صلاحیتی داریم که شهادت دهیم یک کسی که عمری به قرآن و این خطه خدمت کرده و آبروی ما را حفظ کرده و امنیت ما را حفظ کرده و ناموس ما را حفظ کرده و دین ما را حفظ کرده و شرف ما را حفظ کرده و نظام ما را حفظ کرده و حرفهای امام را حفظ کرده و حرفهای رهبر را حفظ کرده. ما هم گفتیم خیلی خوب. امضا کردیم. گفتیم: خدایا تو شاهدی، گفتیم: هو الشاهد، خدایا تو شاهدی این عزیز ما کارگزار توست، (الان هم با بهترین وجه، خدا او را مهمان خود قرار داده) حشرش با انبیا، حشرش با اولیا الهی، حشرش با شهدای کربلا، حشرش با حسین بن علی بن ابیطالب (ع).

خاطره از آیت اله جوادی آملی / سایت آپارات

Activate Windows
Go to Settings to activate Windows.

(<https://www.aparat.com/v/۸HT۱d/>)

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. (سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۶۹)

● خاطره هفدهم

روزی که داعش وارد عراق شد و به سمت کرکوک و سلیمانیه می‌رفت مسئولان امر با آمریکایی‌ها تماس گرفتند که به آنها کمک کنند اما پاسخی به درخواست کمک آنها داده نشد و آنها با قاسم سلیمانی تماس گرفتند و وی پس از کسب اجازه از رهبری به مسئولان عراقی پیام فرستاد که تا صبح دوام بیاورید تا ما برسیم و بعد از آمدن قاسم سلیمانی موضوع عوض شد. یکی از اسرا نقل می‌کرد همین که در جبهه داعش مطرح شد که قاسم سلیمانی می‌آید عده زیادی فرار کردند و این حضور برخواسته از همان دفاع مقدس است

سردار محمدرضا یزدی / دنیای اقتصاد

(<https://donya-e-egtesad.com/>)

خدای بزرگ را با همه‌ی وجود سپاسگزارم که به مجاهدات فداکارانه‌ی شما و خیل عظیم همکارانتان در سطوح مختلف، برکت عطا فرمود و شجره‌ی خبیثه‌ای را که به دست طواغیت جهان غرس شده بود، به دست شما بندگان صالح، در کشور سوریه و عراق ریشه‌کن کرد. این تنها ضربه به گروه ستمگر و روسیاه داعش نبود؛ ضربه‌ی سخت‌تر به سیاست خبائث‌آلودی بود که ایجاد جنگ داخلی در منطقه و نابودی مقاومت ضد صهیونیستی و تضعیف دولتهای مستقل را به وسیله‌ی رؤسای شقی این گروه گمراه هدف گرفته بود؛ ضربه بود به دولتهای قبلی و کنونی آمریکا و رژیم‌های وابسته به آن در این منطقه که این گروه را به وجود آوردند و

همه‌گونه پشتیبانی کردند تا سلطه‌ی نحس خود را در منطقه‌ی غرب آسیا بگسترانند و رژیم غاصب صهیونیست را بر آن مسلط سازند. شما با متلاشی ساختن این توده‌ی سرطانی و مهلک، نه فقط به کشورهای منطقه و به جهان اسلام بلکه به همه‌ی ملت‌ها و به بشریت خدمتی بزرگ کردید. این نصرتی الهی و مصداق «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» بود که به‌خاطر مجاهدت شبانه‌روزی شما و هم‌زمان‌تان به شما پاداش داده شد. (قسمتی از پاسخ حضرت امام خامنه‌ای به نامه سردار شهید حاج قاسم سلیمانی در رابطه با پایان سیطره شجره خبیثه داعش/خبرگزاری تحلیلی ایران)

● خاطره هجدهم

یک وقتی در هواپیما خانمی نشسته بودند کنار من، ایشان مقداری حجابشان کم بود. وقتی هواپیما بلند شد خب کمی تاخیر داشت و ما چهل دقیقه‌ای در پرواز بودیم، من داشتم با پدرم صحبت می‌کردم و ایشان هم کتاب می‌خواندند. آن خانم زیر زبان می‌گفت که همه چیزشان مشکل داره این مملکت، گله و شکایت می‌کردند. می‌گفت پروازهای‌شان هم مثل کارهای‌شان است و همیشه ما باید معطل بشویم و کلا نسبت به وضعیت کشورگله‌مند بودند. خب پرواز بلند شد و ایشان همین‌جور گله می‌کردند که ناگهان پدر من خم شدند که ببینند این صدای چه کسی هست، نگاهی به آن خانم کردند و کتاب خواندنشان را ادامه دادند. پرواز که بلند شد ایشان (پدرم) توی کیفشان دست کردند و چند عدد شیرینی درآوردند و به من دادند و گفتند: اینها را به این خانم تعارف کنید شما. من هم یک دستمال برداشتم و شیرینی‌ها را در آن گذاشتم و به ایشان تعارف کردم. آن خانم نگاهی کرد به شکل من و دید که یک خانم چادری محجبه‌ام، با یک حالتی که گویی خوشش نیامد، گفت: نه مرسی. پدر رو هنوز نشناخته بود ایشان. نمی‌دانست که ایشان آقای قاسم سلیمانی هست. چهره ایشان را ندید. نگاه نکرد که ایشان را ببیند. من هم شیرینی را بستم و گذاشتم توی دستم و آن خانم هم چند دقیقه یکبار من را نگاه می‌کرد.

خلبان پرواز آمدند و با بابا سلام علیک کردند و خوش آمد گفتند و از پدر خواستند که بروند در کابین خلبان. بابا گفتند که نه من دارم کتاب می‌خوانم و وقتی که به بابا نگاه کردند این خانم، فهمید که ایشان آقای قاسم سلیمانی هست و شوکه شده بود که ایشان نشسته کنار دست من و مثلاً این خانم کی هست که کنار ایشان نشسته و شیرینی رو هم رد کرده بود و مرتب نگاه می‌کرد

ببینه که آیا واقعا خود حاج قاسم هست یا بدل ایشان یا کسی دیگری یا حتی یک شوخی، چون چندین دفعه با حالت تعجب نگاه می‌کرد، بابا خم شدن و به آن خانم گفتند که حال شما خوبه دخترم؟ آن خانم خیلی شوکه شد و گفت خیلی ممنون.

بابا خطاب به آن خانم گفتند: من شنیدم که شما گله و شکایت می‌کردی. همین که بابا بحث رو باز کرد آن خانم راغب شد به اینکه صحبت کند و شروع کرد از وضع کشور صحبت کردن که چرا این شکلی هست و چرا اینجوری هست. من جوابی که از ایشان (حاج قاسم) شنیدم هنوز توی ذهنم هست که در جوابشان گفتند که شما باید بدانید اگر در کشور ما ضعفی وجود دارد، کم کاری وجود دارد یا اشتباهی وجود دارد، اینها گردن من مسول هست نه مقام معظم رهبری، آقا تنها کسی هستند که ایستادند و یک تنه دارند مشکلات این مملکت رو حل می‌کنند و نگران و دغدغه‌مند این مردم هستند. تا آخر پرواز با این خانم صحبت می‌کردند و من هم نشسته بودم و گوش می‌دادم. کار به جایی رسید که وقتی ما رسیدیم تهران، این خانم خیلی طرز فکرش عوض شد و گفت من می‌خواهم این حرف‌ها را به دوستانم بزنم و بگویم که آقای سلیمانی را من دیدم و ایشان این حرف‌ها را به من زدند ولی ممکن هست دوستان باور نکنند که آقای قاسم سلیمانی در هواپیما بوده. ایشان (حاج قاسم) تسبیح خودشان را از جیبشان درآوردند و به آن خانم هدیه کردند و گفتند: برای اینکه ثابت کنی بگو این هدیه را من به شما دادم.

خاطره از خانم زینب سلیمانی فرزند شهید/سایت جهان نیوز

(www.jahannews.com/video/۷۴۹۸۷۵/)

آن شهید در اوج اقتدار و صلابت در جبهه نبرد و جنگ، در اوج رحمت تواضع، عطوفت و مهربانی با مومنین، دوستان و اهل خانه بود و این‌ها از الطاف مکتب اهل بیت(ع) است (حجت‌الاسلام رضایی از هم‌زمان شهید/منبع خبرگزاری ایسنا)

● خاطره نوزدهم

مرحوم حاج قاسم سلیمانی یکی از افتخارات فوق‌العاده عزیز و ارجمند ایران است؛ و چون زادگاهش در استان کرمان بوده، کرمانی‌ها به وجود ایشان افتخار می‌کنند و می‌بالند. خود ایشان هم علاقه شدیدی به هموطنان و همشهریان‌شان داشت و تقریباً در اوقات فراغت و یا اگر مجال پیش می‌آمد که امکان داشت به جایی سر بزنند یا حضوری داشته باشد، در کرمان بود.

قبل از انقلاب در دوران فعالیت‌های انقلابی حضرت امام و روشنگری‌هایی که می‌شد، شخصیت‌هایی برای تبلیغ به کرمان می‌آمدند. مرحوم آقای کامیاب یکی از روحانیون محترم و ارجمند خراسان و از شاگردان و دست پروردگان مقام معظم رهبری در آن منطقه بود. ایشان برای تبلیغ به کرمان آمده بود و خیلی روی جوانان تأثیرگذار بود. یکی از کسانی که جذب کرده بود، همین حاج قاسم بود و حاج قاسم تحت تأثیر منش و شیوه تبلیغی او، گرایش عمیقی به انقلاب و نهضت پیدا کرد و در این مسیر قرار گرفت.

* با پیروزی انقلاب هم به عنوان جوان روشن، علاقمند، خوش‌طینت و خوش‌باوری که در منطقه درخشیده بود، خودش را در جریان امر انقلاب قرار داد و با تأسیس سپاه پاسداران و ضرورت حمایت از این نهاد انقلابی ایشان هم جذب شد و طبیعتاً در مسیر قرار گرفت. با این پیشینه و خمیرمایه‌فکری، تربیتی و آرمانی، او در سپاه درخشید و به دلیل استعداد و هوش بالایی که داشت، رشد کرد و به مراحل رسید که اول به عنوان جانشین فرمانده و بعد به عنوان فرمانده بخشی از سپاه ثارالله (ع) کرمان انتخاب شد و موقعیت‌های بالایی کسب کرد. مهم‌تر از همه، در مسیر حرکت به جلو و در مسیر نبرد، رزم، دلاوری و کوشش برای دستاوردهای بزرگ نظام خودش را نشان داد و در همین مسیر به عنوان یک چهره شاخص در جریان نهاد ارجمند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مطرح شد و به درجات عالی رسید. در نهایت فرمانده سپاه قدس شد که در آن حد از تأثیرگذاری در منطقه و جهان قرار گرفت.

* ایشان ریسک‌های خیلی بزرگی را انجام می‌داد. نمونه آن را اخیراً مقام معظم رهبری در یک سخنرانی ابراز فرمودند که عناصر خشن و بی‌رحم داعش منطقه‌ای را محاصره کرده بودند و بنا بود که همه را قتل‌عام کنند. این عنصر شبانه خودش را با هلی‌کوپتر در آن منطقه فرود می‌آورد و هدایت رهبری و ساماندهی می‌کند و آن منطقه را نجات می‌دهد و محاصره را می‌شکند. نفس این

حرکت خودش نشان دهنده توان بالای ریسک‌پذیری، از خود گذشتگی، از جان گذشتگی و آمادگی برای پذیرش هر نوع خطر در مسیر آرمان و هدفی است که تشخیص می‌دهد باید به سوی آن برود.

* در کنار همه این‌ها، خصلت مردمی حاج قاسم زبانزد بود. گاهی که به شهرستان می‌رفت، کسانی که ایشان را می‌شناختند و به خصوص کسانی که در جریان هشت سال جنگ تحمیلی هم‌رزم ایشان بودند و نیروهایی بودند که انتخاب شده بودند و زیر فرماندهی او کار می‌کردند و بعد از پایان جنگ هر کدام مسئولیتی داشتند و جایی بودند، باز هم به سراغ ایشان می‌آمدند و به دلیل درک درستی که از بینش و راهنمایی‌های او داشتند، سعی می‌کردند که باز هم از فیوضات ایشان بهره‌مند شوند.

* حاج قاسم همیشه مورد مشاوره و توجه بود. نقطه نظرانش مقبول و پذیرفته شده بود. چون می‌دانستند که از روی هوای نفس حرف نمی‌زند؛ بلکه از روی واقع‌بینی و خدمت به نظام، انقلاب، رهبری و جامعه حرف می‌زند. این اعتماد باعث شده بود که همه با جان و دل خودشان را در خدمت ایشان قرار دهند.

* در موقعیت‌های بسیار حساس و تعیین‌کننده‌ای سعی می‌کرد که گره‌ها را بگشاید. مثلاً برای حل اختلاف بین طیف‌های مختلف سیاسی در استان کرمان، سعی می‌کرد با حفظ احترام نسبت به همه تشکله‌ها و گرایش‌ها، همین که در مسیر انقلاب هستند و اهداف عالی انقلاب و رهبری را قبول دارند، آنها را به هم نزدیک کند و به فرآیندی برساند که روی امری توافق کنند. بسیاری از استاندارانی که انتخاب می‌شدند با کوشش یا هدایت و درایت ایشان بود که انتخاب می‌شدند و آنها هم به دلیل اینکه حاج قاسم از آنها خواسته بود، با جان و دل همه امکانات خودشان را در اختیار می‌گذاشتند.

* (درباره محبوبیت سردار سلیمانی میان همه طیف‌ها و ادیان): آقای سروشیان از بزرگان زرتشتیان کرمان است. زرتشتیان در کرمان طایفه محبوب و نجیبی هستند. آدم‌هایی خوشنام، امین و مورد احترام هستند. آنها در عزاداری‌های حضرت اباعبدالله (ع) شرکت می‌کنند، نذر می‌دهند و شریک می‌شوند. آدم‌های خوش‌برخورد و خوش‌قلبی هستند. سروشیان وقتی می‌بیند حاج قاسم در اتوبوس نشسته روی شانه ایشان دست می‌گذارد و می‌گوید «حاج آقا ما شما را دوست داریم». حاج قاسم وقتی او را می‌شناسد

بلند می‌شود، بغلش می‌کند، می‌بوسد و کنار هم می‌نشینند. بعد می‌پرسد مشکل شما چیست؟ می‌گوید مشکل قضایی داریم و به تهران می‌رویم. ایشان می‌گوید شما تلفنتان را بدهید و من می‌گویم یکی از دوستان کمک کند تا مشکل شما حل شود. او هم تلفنش را می‌دهد. روز بعد از دفتر حاج قاسم به سراغش می‌روند، مدارکش را می‌گیرند، اظهاراتش را گوش می‌کنند، دنبال کارش را می‌گیرند و به نتیجه مطلوبی هم می‌رسد.

*همه زخم دیدگان جهان اسلام و جهان سوم که درصدد راه‌حلی برای پایان دادن این همه ستم و ظلم بودند و حرکت‌هایی را شروع کرده بودند، پناهشان حاج قاسم بود و از تجربیات، راهنمایی‌ها و حمایت‌های او بهره می‌بردند و به موفقیت‌ها و موفقیت‌های بالایی هم دست یافته بودند. نمونه آن، حزب‌الله لبنان است. نمونه دیگرش جریان حشدالشعبی عراق است. نمونه آن حرکتی است که در یمن و جاهای دیگر جهان اسلام دارد اتفاق می‌افتد. این‌ها از حاج قاسم به عنوان یک سمبل، نمود و شاخص در انتخاب راه استفاده می‌کردند و البته با راهنمایی‌ها و مساعدت‌های ایشان به دستاوردهایی هم می‌رسیدند.

* (درباره اینکه اولین بار چه زمان و کجا سردار سلیمانی را دیده است): در سمینار کرمان‌شناسی در دوران جنگ تحمیلی بود و ایشان هم به عنوان یکی از مهمانان آمده بود و سخنرانی کرد و ما هم استفاده کردیم. آن موقع فرمانده لشکر ۳۱ ثارالله بود.

* اصلی که ایشان در نظر داشت، اعتقاد به انقلاب و احترام به ولایت و رهبری بود. اگر جریانی بود که امام را قبول داشت و یا رهبری فعلی را قبول دارد که در خط مشی سیاسی با جریانات دیگر متفاوت است، به دلیل اینکه اصل اصلی مورد اعتقاد حاج قاسم را پایبند است، مورد احترام قرار می‌داد.

نمونه دیگری که خیلی برای من جالب هست این است که حاج قاسم همه ساله یک روز در منزلش روزه می‌گرفت؛ یا محرم و یا شهادت بی‌بی حضرت زهرا(س) بود. سعی می‌کرد دوستان نزدیک و همشهریان را دعوت کند. من را هم دعوت می‌کرد. ما هم خوشحال بودیم و می‌رفتیم. البته سعی می‌کردند با همان شیوه سنتی محلی خودشان عزاداری و پذیرایی کنند. در پذیرایی هم «آش حسینی» می‌دادند. آش حسینی معروف است به آبگوشتی که با روش ویژه درست می‌کنند. حاج قاسم همین کار را انجام

می‌داد. یعنی سفارش می‌داد چند گوسفند سالم از کرمان می‌فرستادند و اینجا ذبح می‌کردند و بساط را برپا می‌کرد

در جریان اقامه نماز برای ایشان تأثیری که آقا داشتند دل همه را آب کرد. یعنی قلبی نبود که نلرزد و چشمی نبود که گریبان نشود. ما همیشه در آقا یک نوع مقاومت و پذیرش درد و مصیبت را سراغ داشتیم. یعنی با یک صلابت و استقامت و تحمل فوق‌العاده غیر قابل پیش‌بینی می‌دیدیم که ایشان نسبت به حوادث بسیار سهمگین مقاومت می‌کنند. در دو جا ایشان نتوانستند صبوری خودشان را نشان دهند. یکی وقتی که وصیت‌نامه امام را در مجلس می‌خواندند. یکی هم در نمازی که بر پیکر پاک حاج قاسم خواندند و به حق، اشک ریختند. آقا در برخورد مناسب با هر جریان سخت و مصیبت شهره و بسیار خویشتندار هستند و برای تحمل به پیرامونیان روحیه می‌دهند. ولی گاهی و جایی هست که نمی‌شود گریه نکرد و حق مطلب این است که انسان تأثرش را به نوعی بیان کند

خاطره از حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی/خبرگزاری تحلیلی ایران

(<https://www.khabaronline.ir/news/۱۳۵۰۷۹۶/>)

چهل روز از شهادت سردار عالیقدر سپاه اسلام شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی می‌گذرد. فرماندهی فقید نیروی قدس که شهادتش و شور و انقلاب چند ده‌میلیونی مردمی پس از آن به تعبیر رهبر فرزانه انقلاب، «یوم‌الله» شد و شخصیت‌اش، یک «مکتب و مدرسه‌ی درس‌آموز» برای ملت؛ و حال در دوران پس از شهادت این سردار مجاهد فرموده‌اند که «به شهید حاج قاسم سلیمانی به چشم یک فرد نگاه نکنیم؛ به چشم یک مکتب، یک راه و یک مدرسه درس‌آموز نگاه کنیم.»

حجت‌الاسلام والمسلمین علیرضا پناهیان، پایگاه اطلاع‌رسانی <https://www.khamenei.ir>

● **خاطره بیستم**

شیرین‌ترین خاطره‌ای که از شهید حاج قاسم سلیمانی به یاد دارم، این است که به من فرمودند که اگر می‌توانی، یک یا دو شب از شب‌های قدر را بیا و برای رزمندگان مدافع حرم در حرم حضرت رقیه (س)، مراسم احیاء را برگزار کن. من هم حسب‌الامر وی که به‌عنوان فرمانده بنده بود، چند سالی برای احیاء شب‌های قدر، به سوریه می‌رفتم. این خاطره‌ای که تعریف می‌کنم، به نظرم، آخرین دیدارم با شهید حاج قاسم سلیمانی بود:

شب بیست و یکم یا بیست و سوم ماه مبارک رمضان، در حرم حضرت رقیه (س) که در حال خواندن دعا و روضه بودم، یکی از خادمان به نام آقای «میری» آمد و به من گفت که «پیرمرد آمده است»؛ («پیرمرد» اسم رمزی حاج‌قاسم بود). من تصورم این بود که حاج‌قاسم آمده و در جمعیت نشسته است؛ اما بعد از پایان مراسم که همه رفتند و خادمان درهای حرم را بستند، به اتاقی در طبقه بالای حرم رفتم که برای سحری آماده شوم، در آن‌جا آقای «میری» گفت که «حاج‌قاسم گفته است که بیا پایین»

من هم خوشحال شدم و سریع دوباره به حرم برگشتم و از کنار ضریح رد شدم و به اتاق مسئول خدام رفتم. در آن‌جا با حاج‌قاسم، با آن تواضع و صفایی که داشت، احوال‌پرسی کردم تا این‌که گفت: «حاج صادق مراسم امشب به من نچسبید»، گفتم: «مگر در مجلس نبودید»، حاج قاسم گفت: «نه، در حقیقت نیامدم، همین‌جا نشسته بودم؛ اگر می‌شود، چند دقیقه در حد یک روضه هم که شده، بخوانید» بعداً فهمیدم که به‌دلیل مسائل امنیتی، نتوانسته بود به مجلس بیاید.

دو نفری آمدیم بیرون و نشستیم کنار ضریح حضرت رقیه (س)، هیچ‌کس هم در حرم نبود. البته یک نفری هم داشت با موبایل فیلم می‌گرفت که گویا شهید «پورجعفری» بود و آقای «میری» هم داشت سحری آماده می‌کرد. حاج‌قاسم نشست و سر خود را گذاشت روی ضریح و من هم به فاصله یک متری وی، شروع کردم به خواندن زیارت عاشورا، چون تا آن‌جا که می‌دانم و یادم هست، حاج قاسم همیشه بعد از نمازها، اصولاً زیارت عاشورا را می‌خواند. با این‌که خسته بودم؛ اما بعد از زیارت عاشورا، دوباره قرآن به سر گرفتن را هم خواندم و طبق روال، وقتی به «الهی به علی» رسیدم، روضه‌ای خواندم و دعا را ادامه دادم. مهم موضوع این است که وقتی من می‌خواندم، آن‌قدر حاج قاسم گریه می‌کرد و حال خوشی داشت که من به آن کسی که داشت فیلم می‌گرفت، (حالا خدا کند که فیلم آن وجود داشته باشد) یکی دوبار اشاره کردم که «ادامه بدهم؟»، گفت که «ادامه بده»، معلوم

بود که به این حال حاج‌قاسم عادت داشت. خلاصه تا آخر دعا را خواندم و کمی صبر کردم تا از گریه‌های کمی کم شود، بعد از آن، آمد که تشکر کند؛ چون اصولاً به مداح‌های اهل بیت (ع) بسیار احترام می‌گذاشت؛ آن‌شب با هم رفتیم به طبقه بالای حرم و سحری را با هم خوردیم. در این فاصله چندبار به من گفت که اگر شهید شدم، یادت باشد که برای من بخوانی.. خاطره از حاج صادق آهنگران مداح اهل بیت/مشرق نیوز

(www.mashregnews.ir/news/1126056/)

شهید سلیمانی، هم در زمان زنده بودنش استکبار را شکست داد، هم با شهادتش شکست داد؛ اینها ادعا نیست، اینها چیزهایی است که اثبات‌شده است. (حضرت امام خامنه‌ای در دیدار با دست‌اندرکاران سالگرد شهادت و خانواده شهید سلیمانی)/سایت دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری

۱. سردار شهید حسین پورجعفری دستیار و محرم راز سردار شهید قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس، از جانبازان جنگ تحمیلی در سال ۱۳۴۵ در گلباف کرمان متولد شد و بیش از ۴۰ سال تا همراه و همراز سردار سلیمانی گام برداشت. شهید پورجعفری از سال ۶۱ و عملیات والفجر مقدماتی وارد عرصه مبارزه در جنگ تحمیلی شد و بعد از شرکت در عملیات‌های مختلف در سال ۶۴ همراه با شهید میرحسینی در منطقه آبی تبور و در برخورد با قایق نیروهای عراقی مجروح و دچار شکستگی کمر شد که بدلیل این مجروحیت سنگین به مدت یک سال و نیم از جبهه دور بود شهید پورجعفری ابتدا در دبیرخانه لشکر ۴۱ ثارالله در دوران جنگ فعالیت می‌کرد و کم‌کم مسئول دبیرخانه محرمانه لشکر شد و به دلیل ویژگی‌های فردی چون، صداقت، سادگی، منظم بودن، مطیع بودن و بیش از همه محرم راز بودن جذب سردار سلیمانی شد و این دوستی و رابطه تا لحظه شهادت هم ادامه داشت.

۲. امام علی(ع) : أحسن الشیم شرف الهمم. (غرر الحکم، ۲۹۸۲)

۳. امام علی(ع) : الفعل الجمیل ینبى عن علو الهممة. (غرر الحکم، ۱۳۸۸)